

امام حسن علیہ السلام

بخشی بر گرفته از کتاب الغدير اثر علامه امینی رحمه الله عليه



الغدير

ALGHADIR

تدوین، تحقیق و ترجمہ
محمد حسن شیفتی شاهرودی

امام حسن عليه السلام

برگرفته از کتاب الغدير علامه امینی رحمته الله

ترجمه و تحقیق

محمد حسن شفیعی شاهرودی

مؤسسه میراث نبوت

امینی، عبد الحسین، ۱۲۸۱-۱۳۴۹ هـ ش = ۱۳۲۰-۱۳۹۰.

[الغدير في الكتاب والسنة والأدب - برگزیده]

امام حسن (ع) / عبد الحسین امینی؛ تدوین، تحقیق و ترجمه محمد حسن شفیعی شاهرودی.

قم: مؤسسه میراث نبوت، ۱۴۳۲ هـ ق - ۱۳۸۹ هـ ش - ۲۰۱۱ م. ۹۶ ص.

(سلسله موضوعات الغدير؛ ۹)

ISBN : 978 - 600 - 5363 - 41 - 08

فارسی.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما.

کتابنامه ص ۸۷-۹۶، همچنین به صورت زیر نویس.

۱- غدير خم. ۲- علي بن ابي طالب (ع)، امام اول، ۳۳ سال قبل از هجرت - ۴۰ ق. - اثبات خلافت بلافصل.

الف. شفیعی شاهرودی، محمد حسن ۱۳۵۴، گردآورنده و مترجم. ب. مؤسسه میراث نبوت.

ج. عنوان د. عنوان: الغدير. ه. عنوان: الامام حسن بن علي (ع).

۲۹۷/۴۵۲

۴۲۱ خ ۸ الف / ۲۲۳/۵۴ BP

۱۳۸۹

این کتاب با مشارکت و حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است

کتاب: امام حسن (ع)

• نویسنده: علامه شیخ عبد الحسین امینی نجفی

• تدوین، تحقیق و ترجمه: محمد حسن شفیعی شاهرودی

• نوبت چاپ: اول، محرم ۱۴۳۲ هـ ق

• صفحه آرایي: مؤسسه میراث نبوت - قم مقدسه

• ناشر: مؤسسه میراث نبوت - قم مقدسه

• لیتوگرافی و چاپ: تیزهوش - اسراء - قم مقدسه

• شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

• بها: ۱۲۰۰ تومان

• شابک: ۸-۴۱-۵۳۶۳-۶۰۰-۹۷۸

مراکز پخش:

۱- قم، بلوار ۱۵ خرداد، کوچه ۱۳، پلاک ۱۳، مؤسسه میراث نبوت، تلفکس: ۰۲۵۱۷۷۷۱۰۹۳، هرا: ۰۹۱۲۲۵۱۹۸۳۰

۲- قم، شهرک شکوهیه، بلوار آیت الله خاмене‌ای، کوچه ۶، کوچه لاله، پلاک S10، تلفکس: ۰۲۵۱-۲۳۴۲۵۲۶-۸

۳- تهران، میدان امام حسین (ع)، خیابان شهید مدنی، مقابل ایستگاه متروی شهید مدنی، کوچه شهید خجسته منش، پلاک ۵،

تلفن: ۲۶ و ۲۳ و ۷۷۵۸۲۴۲۲-۲۱، هرا: ۰۹۱۹۱۲۹۲۴۸۸

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فخست

سفارشان رسول الله ﷺ درباره
امام حسن ﷺ و برخی از مناقب او

۱- رسول خدا ﷺ فرمودند: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا ابْنِي - الحسن - وَأَنَا أَحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَأَحِبَّ مِنْ يَحِبُّهُ»^(۱) [خدایا این فرزند من است - یعنی حسن - و او را دوست دارم، پس او را و هر که او را دوست می‌دارد دوست بدار].

۲- رسول خدا ﷺ درباره امام حسن علیه السلام فرمودند: «ابنِ هذا سَيِّدٌ»^(۲) [این فرزندم آقا و سرور است].

۳- در روایتی که ابوسعید در «شرف النبوة» از رسول خدا ﷺ نقل کرده، آن حضرت به علی علیه السلام فرمودند: «أَوْتَيْتَ ثَلَاثًا لَمْ يُؤْتَهُنَّ أَحَدٌ وَلَا أَنَا: أُوتِيتَ صَهْرًا مِثْلِي وَلَمْ أُوتَ أَنَا [مِثْلَكَ]^(۳). وَأَوْتِيتَ زَوْجَةَ صَدِيقَةٍ مِثْلَ ابْنَتِي وَلَمْ أُوتَ مِثْلُهَا زَوْجَةً. وَأَوْتِيتَ الْحَسْنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ صُلْبِكَ وَلَمْ أُوتَ مِنْ صُلْبِي مِثْلَهُمَا، وَلَكِنْ كُنْتُ مِنْكُمْ وَأَنَا مِنْكُمْ» [سه خصلت به تو داده شده که به هیچ کس حتی به من داده نشده است: پدر زنی مثل من به تو داده شد ولی به من چنین پدر زنی داده نشده است، و همسر صدیقه‌ای مثل دختر من به تو داده شد ولی به من چنین همسری داده نشده، و از صلب تو حسن و حسین به تو داده شد ولی از صلب من مانند آن دو به من داده نشده است، و لکن شما از من هستید و من از شما هستم]^(۴).

۱- تاریخ مدینه دمشق ۴: ۲۰۳ [۱۹۷/۱۳، شماره ۱۳۸۳؛ و مختصر تاریخ دمشق ۱۰/۷].

۲- المستدرک علی الصحیحین ۳: ۱۷۵ [۱۹۱/۳، ح ۴۸۰۹]؛ أعلام النبوة، ماوردی: ۸۳ [ص ۱۳۷]؛ تفسیر ابن کثیر ۲: ۱۵۵.

۳- [در نسخه الغدير واژه «مثلي» آمده است، لکن ما بر اساس منبع اصلی آن را تصحیح کردیم].

۴- الرياض النضرة ۲: ۲۰۲ [۱۵۲/۳].

۴- از پیامبر (ص) نقل شده است: «قال لي ربي عز وجل ليلة أُسري بي: من خلّفتَ عليّ أمتك يا محمّد؟ قال: قلتُ: يا ربّ أنت أعلم. قال: يا محمّد انتجبتك»^(۱) برساتی، واصطفيتك لنفسی، وأنت نبیّ وخیرتی من خلقي، ثمّ الصّدیق الأكبر الطاهر المطهر الذي خلّفته من طيبتك وجعلته وزيرك وأبا سبطيك السيّدین الشهيدین الطاهرين المطهرين سيّدَي شباب أهل الجنة وزوجته خير نساء العالمين. أنت شجرةٌ وعليّ أغصانها وفاطمة ورقها والحسن والحسين ثمارها، خلّقتُهما من طينة عليّين وخلّقتُ شيعتكم منكم، إنهم لو ضربوا عليّ أعناقهم بالسيوف ما ازدادوا لكم إلّا حبّاً. قلت: يا ربّ ومن الصّدیق الأكبر؟ قال أخوك عليّ بن أبي طالب» [پروردگار من - عزوجل - در شب معراج به من فرمود: ای محمّد! چه کسی را بر امت خود جانشین می‌کنی؟ گفتم: پروردگار! تو داناتری. فرمود: ای محمّد! تو را به رسالت خود انتخاب کردم و برای خود برگزیدم، و تو پیامبر من و بهترین خلق من هستی، و سپس صدیق اکبر پاک و پاکیزه شده که او را از سرشت تو آفریدم و او را وزیر تو و پدر دو نوه‌ات دو آقا و دو شهید پاک و پاکیزه شده و دو آقای جوانان اهل بهشت، قرار دادم و بهترین زنان عالم را به ازدواج او در آوردم. تو درخت هستی و علی شاخه‌های آن و فاطمه برگ آن و حسن و حسین میوه‌های آن، آن دو را از سرشت علیّین آفریدم و شیعه شما را از شما آفریدم، همانا آن‌ها اگر شمشیر بر گردنهایشان فرود آید دوستی‌شان نسبت به شما زیادت‌ر می‌شود. گفتم: پروردگار! صدیق اکبر کیست؟ فرمود: برادرت علی بن ابی طالب].

این روایت را قرشی در «شمس الأخبار»^(۲) نقل کرده است.

۵- عبدی کوفی می‌گوید:

إسماهما قُرنا عليّ سَطِرٌ بظُلّ العرش راتبٌ

اشاره دارد به حدیث نوشتن نام‌های فاطمه و پدر و شوهر و فرزندانش در

۱- [در منبع اصلی چنین آمده است: «إني اجبتك»].

۲- مسند شمس الأخبار: ۳۳ [۸۹/۱].

سایه عرش و بر درب بهشت. چنانکه خطیب بغدادی^(۱) در تاریخ خود این روایت را از ابن عباس نقل کرده که می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «ليلة عُرج بي إلى السماء رأيتُ على باب الجنة مكتوباً لا إله إلا الله، محمد رسول الله، عليّ حبيب الله، الحسن و الحسين صفوة الله، فاطمة خيرة الله، علي مبغضهم لعنة الله» [در شب معراج دیدم بر در بهشت نوشته شده است: خدایی جز خدای یگانه نیست، محمد رسول خداست، علی حبيب خداست، و حسن و حسین برگزیدگان خدا هستند، فاطمه برگزیده خداست، لعنت خدا بر دشمنان آنها است].

این روایت را خطیب خوارزمی نیز در کتاب «مناقب»^(۲) نقل کرده است.

۶- شیخ ما عماد الدین طبری در جزء دوم کتاب «بشارة المصطفى»^(۳) این شعر را از ابو یعقوب نصرانی ذکر کرده است:

- | | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| ۱ - يا حبذا دوحه في الخلد نابتة | ما في الجنان لها شبة من الشجر |
| ۲ - المصطفى أصلها والفرع فاطمة | ثم اللقاح عليّ سيد البشر |
| ۳ - والهاشميان سبطاه لها ثمر | والشيعه الورق الملتف بالثمر |
| ۴ - هذا مقال رسول الله جاء به | أهل الروايات في العالي من الخبر |
| ۵ - إني بحبهم أرجو النجاة غداً | والفوز مع زمرة من أحسن الزمر |

[۱ - آفرین بر آن درختی که در بهشت جاویدان روییده، و در بهشتها درختی مانند آن نیست. ۲ - مصطفی ریشه، فاطمه شاخه، و آقای انسانها علی، لقاح آن درخت هستند. ۳ - دو فرزند پیامبر (حسن و حسین) که از دودمان هاشمندی، ثمره و میوه آن درخت می‌باشند و شیعیان برگهایی هستند که اطراف آن میوه‌ها جمع شده‌اند. ۴ - این فرموده رسول خدا است که راویان، در خبری عالی آن را گفته‌اند. ۵ - همانا من فردای قیامت با دوستی آنها امید نجات و رستگاری در زمرة بهترین گروهها را دارم.]

۱- تاریخ بغدادی ۱: ۲۵۹. ۲- المناقب: ۲۴۰ [ص ۳۰۲، ح ۲۹۷].

۳- [بشارة المصطفى ص ۴۱].

شاعر با این شعر به روایتی از رسول خدا (ص) که حافظان نقل کرده‌اند^(۱) اشاره دارد که ایشان فرموده‌اند: «أنا الشجرة، وفاطمة فرعها، وعليّ لقاحها، والحسن والحسين ثمرتها، وشيعتنا ورقها، وأصل الشجرة في جنة عدن، وسائر ذلك في سائر الجنة» [من درخت هستم، و فاطمه شاخه آن، و علی برای بارگیری آن، و حسن و حسین میوه آن، و شیعیان ما برگهای آن هستند، و ریشه درخت در جنت عدن است و سایر درختان در سایر بهشتها هستند].

این، لفظ حدیث نزد اهل سنت است. ولی نزد بزرگان ما چنین است: «خلق الناس من أشجار شتى وخلقنا أنا وعليّ بن أبي طالب من شجرة واحدة، فما قولكم في شجرة أنا أصلها، وفاطمة فرعها، وعليّ لقاحها، والحسن والحسين ثمارها، وشيعتنا أوراقها؛ فمن تعلق بغصن من أغصانها ساقته إلى الجنة، ومن تركها هوى في النار»^(۲) [مردم از درختان گوناگون آفریده شده‌اند، ولی من و علی بن ابی طالب از یک درخت آفریده شده‌ایم؛ پس گفتار شما درباره درختی که من ریشه آن و فاطمه شاخه آن و علی برای بارگیری آن و حسن و حسین میوه‌های آن و شیعیان ما برگهای آن هستند چیست؟ پس هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن بیاویزد او را به بهشت می‌کشد، و هر کس آن را رها کند به آتش سقوط می‌کند].

۷- ابن حزم در کتاب «الفصل في الملل والنحل» می‌گوید:

ما دروغ شیعه در تأویل و تفسیر آیه: «وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»^(۳) [و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «أسیر» می‌دهند!] را قبول نداشته و از آن به دور

۱- حاکم در مستدرک ۳: ۱۶۰ [۱۷۴/۳، ح ۴۷۵۵]؛ و ابن عساکر در تاریخ خود ۴: ۳۱۸ [۴۳/۵]؛ مختصر تاریخ دمشق ۷/ ۱۲۳؛ و محب الدین در ریاض ۲/ ۲۵۳؛ و ابن صباغ در فصول: ۱۱ [ص ۲۵].

۲- [بشارة المصطفى لشيعته المرتضى، محمد بن علی طبری ۷۶].

۳- انسان: ۸.

هستیم؛ زیرا می‌گویند منظور این آیه، علی علیه السلام است. و این تفسیر، درست آنیست، بلکه عموم و ظهور آیه شامل همه کسانی می‌شود که چنین کاری انجام می‌دهند^(۱).

پاسخ: آشنای به این سخنان خنده‌دار، جایگاه این مرد را در حق پوشی کاملاً می‌داند. او به خیال خود با اختصاص دادن تأویل آیه به شیعه و متهم نمودن آنان به دروغ‌گویی، می‌تواند از ارزش حدیث وارد شده در تفسیر آن بکاهد. در حالی که خود به یقین می‌داند مفسران و محدثان بی‌شماری این حدیث را با سند نقل کرده و در آثار خود ثبت نموده‌اند. و اگر اطلاع ندارد پس این خود مصیبتی بزرگ است.

این حافظ ابو محمد عاصمی است که کتابی در دو جلد در این باره نگاشته و آن را «زین الفتی فی تفسیر سورة هل اتی» نامیده است.

آیا این غفلت زده و ساده‌لوح گمان می‌کند که این افراد و راویان نیز شیعه هستند؟! یا در حدیث‌شناسی جاهلند؟! و یا وی به روایتی که موافق با شیعه است گرچه سندش صحیح‌ترین سند باشد، اعتنا نمی‌کند!

به هر صورت، برخی از راویان این حدیث از این قرارند:

۱- ابو جعفر اسکافی، متوفای (۲۴۰)^(۲).

۲- حکیم ابو عبدالله محمد بن علی ترمذی، که بنابر نقل «نوادر الأصول» تا سال (۲۸۵) زنده بوده است^(۳).

۳- حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری، متوفای (۳۱۰)^(۴).

۴- ابو القاسم زمخشری، متوفای (۵۳۸)^(۵).

۱- الفِصل ۴: ۱۴۶. ۲- نقض العثمانیة [ص ۳۱۸].

۳- نوادر الأصول: ۶۴ [۱/۱۵۴، اصل ۴۴].

۴- کفایة الطالب [ص ۳۴۵، باب ۹۷]. ۵- تفسیر الکشاف ۲: ۵۱۱ [۴/۶۷۰].

۵- ابو عبدالله فخر الدین رازی، متوفای (۶۰۶)^(۱).

۶- عزالدین عبد الحمید مشهور به ابن ابی الحدید معتزلی، متوفای (۶۵۵)^(۲).

۷- قاضی ناصر الدین بیضاوی، متوفای (۶۸۵)^(۳).

۸- حافظ ابن حجر، متوفای (۸۵۲)^(۴).

۹- حافظ جلال الدین سیوطی، متوفای (۹۱۱)^(۵).

متن حدیث:

ابن عباس می گوید: (امام) حسن و حسین (علیه السلام) مریض شدند. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به همراه گروهی، از آنان عیادت کرد. آنگاه به علی گفت: ای ابا الحسن! برای بهبودی فرزندان نذر کن. به دنبال آن علی و فاطمه و فضه - خادمشان - با هم نذر کردند که اگر حسن و حسین سلامتی خود را باز یابند، ما سه روز روزه خواهیم گرفت. پس از مدتی آن دو بزرگوار بهبودی یافته و خوب شدند. لکن در آن هنگام دستشان خالی بود و چیزی در خانه نداشتند به ناچار علی (علیه السلام) نزد شمعون یهودی رفته از او به مقدار سه صاع^(۶) (تقریباً ۹ کیلو) جو قرض گرفت و به خانه آورد.

فاطمه (علیه السلام) یک صاع از آن را آرد نموده خمیر تهیه کرد و پنج قرص نان به تعداد هر نفر یک نان پخته بر سر سفره آورد تا افطار کنند، ناگهان در این لحظه فقیری آمده صدا زد: «السلام علیکم یا اهل بیت محمد!» سلام بر شما ای اهل بیت محمد، فقیری هستم مسلمان و نیازمند، مرا اطعام کنید که خدا شما را از غذاهای بهشتی بهره مند سازد. آن بزرگواران فداکاری کرده افطاری خود را به

۱- التفسیر الکبیر ۸: ۲۷۶ [۲۴۴/۳۰].

۲- شرح نهج البلاغة [۲۷۶/۱۳، خطبة ۲۳۸].

۳- تفسیر بیضاوی [۵۵۲/۲].

۴- الإصابة ۴: ۳۸۴.

۵- الدرّ المشور [۳۷۱/۸].

۶- هر صاع تقریباً سه کیلو می باشد.

او بخشیدند و شب را گرسنه، تنها با نوشیدن آب به سر بردند. و روز بعد نیز نیت روزه کردند و باز هنگام افطار همین که خواستند افطار کنند، یتیمی آمد و کمک خواست. این بار نیز غذای خود به یتیم دادند و مانند شب پیش گرسنه خوابیدند. و روز سوم نیز هنگام افطار اسیری آمد و طلب غذا کرد و آن بزرگواران نیز مانند روزهای قبل افطاری خود را به او دادند. و روز چهارم هنگامی که صبح شد علی علیه السلام دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته در حالی که از شدت گرسنگی مانند جوجه می لرزیدند، به حضور پیامبر خدا آورد. همین که چشم حضرت به آنان افتاد و آن منظره را مشاهده کرد فرمود: «ما أَشَدَّ ما یسوؤنی ما أری بکم!» [این چه حالی است که در شما می بینم؟! چیزی برای من دردناک تر و زجر آورتر از آن نیست].

پیامبر صلی الله علیه و آله به پا خواسته همراه آنان به سوی خانه فاطمه علیها السلام روان شد. وقتی وارد خانه شد، فاطمه علیها السلام را در حال عبادت در محراب دید که از شدت گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده است^(۱)، و چشمان مبارکش در کاسه سر فرو رفته (وگود افتاده) است، پیامبر از مشاهده این حالت به شدت غمناک و محزون شد، و در این هنگام بود که ناگهان جبرئیل از آسمان فرود آمد و به پیامبر عرض کرد: ای محمد! خداوند به تو درباره اهل بیت تبریک می گوید. آنگاه سوره انسان را برای پیامبر خواند. گروهی از مفسران و محدثان نامبرده، این حدیث را به این شکل نقل کرده اند.

و ابن تیمیّه در کتاب منهاج السنّه می گوید:

علامه حلی دروغهایی را نقل می کند که بر جهل نقل کنندۀ آنها دلالت دارد، مثلاً می گوید: سوره هل اتی در حق اهل بیت نازل شده است. و این سخن وی دروغ است؛ زیرا هل اتی به اجماع علما در مکه نازل شده

۱- عبارت روایت این گونه است: «التصق ظهرها ببطنها».

است، و ازدواج علی با فاطمه پس از هجرت در مدینه انجام گرفته، و حسن و حسین پس از نزول هل اتی متولد شده‌اند؛ پس دروغ بودن سخن وی بر آگاهان به نزول آیات و سیره آن بزرگواران پوشیده نیست^(۱).

پاسخ: نا آگاهی و نادانی این شخص منحصر به یک باب نیست، بلکه جاهل به عقاید، جاهل به فرق و مذاهب گوناگون، جاهل به سیره، جاهل به احکام، جاهل به حدیث، و همچنین جاهل به علوم قرآن است، به اندازه‌ای جاهل است که مطالب زیر را نفهمیده است:

۱ - مکی بودن سوره با مدنی بودن برخی از آیات آن و بر عکس هیچ منافاتی ندارد و این امر در سوره‌های قرآن امری عادی است^(۲). و این همان قول ابن حصار است که می‌گوید:

گاهی آیه‌ای از سوره مکی، مدنی است و آیه‌ای از سوره مدنی، مکی است^(۳).

۲ - مطمئن‌ترین راه برای تشخیص مکی یا مدنی بودن سوره آن است که درباره شأن نزول آن روایات مستفیضه وجود داشته باشد نه روایات بی‌سند و منقطع، و ما قبلاً برخی از راویان این حدیث را یادآور شدیم؛ بنابراین شیعه حدیث را جعل نکرده تا بر جهل ناقل آن و علامه حلی دلالت کند و چنانکه اشکالی در آن باشد مشایخ اهل سنت با علامه حلی در آن یکسان خواهند بود.

۳ - ادعا می‌کند که علما بر مکی بودن آن اتفاق دارند؛ این سخن حقیقت ندارد، بلکه اکثریت خلاف آن را گفته‌اند؛ چنانکه خازن در تفسیرش^(۴) از مجاهد و قتاده و بسیاری از راویان اهل سنت نقل کرده است.

۴ - افرادی چون حسن و عکرمه و کلبی و دیگران با اینکه به مکی بودن

۱- منهاج السنه ۲: ۱۱۷.

۲- ر.ک: ص ۱۷۲ از کتاب برگزیده الغدير؛ والغدير ۱/ ۲۵۵ و ۲۸۸.

۳- الاثقان ۱: ۲۳ [۳۸/۱]. ۴- تفسیر الخازن ۴: ۳۵۶ [۳۳۷/۴].

آیه یا آیاتی از این سوره قائلند، صریحاً گفته‌اند آیات مربوط به إطعام، مدنی است.

۵- و این سخن او که هر سوره‌ای مکی باشد حتماً پیش از هجرت نازل شده است، سخن درستی نیست؛ زیرا ممکن است پس از هجرت و در آخرین سفر پیامبر (حجّة الوداع) نازل شده باشد. به ویژه با توجه به قول ابن جبیر و حسن و ضحاک و عکرمه و عطاء و قتاده که گفته‌اند: ﴿وَأَسِيرًا﴾ همه مؤمنان را دربر می‌گیرد حتی بردگان را، و ابن جریر و دیگران نیز بر این باورند.

۸- عبدی کوفی می‌گوید:

فَوَلَاهُمُ فَرَضٌ مِنَ الرِّحْمَةِ
حَمْنٌ فِي الْقُرْآنِ وَاجِبٌ
شاعر با این بیت به آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا﴾^(۱) [بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیت)؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزایم] اشاره کرده است.

در کتابها و فرهنگ‌ها پیرامون این آیه شریفه، روایات و سخنان زیبا و کاملی وجود دارد که جای ذکر همه آنها نیست و تنها به پاره‌ای از آنها بسنده می‌کنیم:

۱- احمد در کتاب «مناقب»، و ابن منذر، و ابن ابی حاتم، و طبرانی، و ابن مردویه، و واحدی، و ثعلبی، و ابونعیم، و بغوی در تفسیر خود، و ابن مغازلی در «مناقب»، با سندهای خود از ابن عباس نقل کرده‌اند: وقتی این آیه نازل شد از رسول خدا پرسیده شد: ای رسول خدا! خویشان تو که مودّت و محبّت آنها بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: «عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَابْنَاهُمَا»^(۲) [علی

۱- شوری: ۲۳.

۲- مناقب علی [ص ۱۸۷، ح ۲۶۳]؛ المعجم الكبير [۳۵۱/۱۱، ح ۱۲۲۵۹]؛ الکشف

و فاطمه و دو فرزندشان].

۲ - حافظ طبری، و ابن عساکر^(۱)، و حاکم حسکانی در «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل»^(۲) با چندین طریق از ابوامامه باهلی از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَنْبِيَاءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى وَخَلَقَنِي مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ، فَأَنَا أَصْلُهَا وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا وَفَاطِمَةُ لِقَاحُهَا وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَرُهَا؛ فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغَصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا نَجَا وَمَنْ زَاغَ عَنْهَا هَوَى. وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبْدَ اللَّهِ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرُوءَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ لَمْ يُدْرِكْ صَحْبَتَنَا كَبَهُ اللَّهِ عَلَى مَنْخَرِهِ فِي النَّارِ» [همانا خداوند پیامبران را از درختان گوناگون و مرا از یک درخت آفرید، پس من ریشه آن درخت هستم و علی شاخه آن و فاطمه برای بارگیری آن و حسن و حسین میوه آن هستند؛ پس هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن آویزان شود، نجات یابد و هر کس از آن منحرف شود هلاک شود. و اگر بنده‌ای سه هزار سال خدا را بین صفا و مروه عبادت کند، سپس همراهی ما را درک نکند خدا او را بر روی بینی اش در آتش می‌اندازد]. آن گاه حضرت آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» را خواند. این روایت را کنجی نیز در «کفایه»^(۳) ذکر کرده است.

۳ - احمد^(۴) و ابن ابی حاتم از ابن عباس درباره آیه: «وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»^(۵) [و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می‌افزاییم] نقل کرده‌اند: «المودة لآل محمد» [حسنه] مودت و محبت آل محمد ﷺ است.

⇒ والبيان [ورقه ۴۶، سورة شوری: آیه ۲۳]؛ مناقب علي بن أبي طالب [ص ۳۰۷-۳۰۹، ح ۳۵۲].

۱ - تاریخ مدینه دمشق [۱۴۳/۱۲]؛ و در ترجمه الإمام علي بن أبي طالب ۷ [شماره ۱۷۸ و ۱۷۹].

۲ - شواهد التنزیل [۲/۲۰۳، ح ۸۳۷].

۳ - کفایة الطالب: ۱۷۸ [ص ۳۱۷، باب ۸۷].

۴ - فضائل الصحابة [۲/۶۶۹، ح ۱۱۴۱]. ۵ - شوری: ۲۳.

ابن تیمیّه می گوید:

سخن او - علامه حلّی - که می گوید: طبق آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^(۱) [بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیت)] دوستی و مودّت اهل بیت واجب است، اشتباه است؛ زیرا این آیه مکی است و در زمان نزول آن نه علی با فاطمه ازدواج کرده بود و نه فرزندی داشته اند^(۲).
و می گوید^(۳):

سخن او - علامه حلّی - که می گوید: خدا آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ [بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیت)] را در شأن آنان نازل کرده، سخنی دروغ است؛ زیرا این آیه در سوره شوری قرار دارد و این سوره بدون شک مکی است و قبل از ازدواج علی با فاطمه و تولّد حسن و حسین نازل شده است.

تا اینکه می گوید:

و عده ای از نویسندگان اهل سنت و جماعت، و شیعه اعم از پیروان احمد و دیگران نقل کرده اند: وقتی این آیه نازل شد، از پیامبر پرسیدند: ای پیامبر خدا اهل بیت کیست؟ فرمود: «علی و فاطمه و ابناهما» [علی و فاطمه و دو فرزند آنان]، ولی باید گفت این روایت به اتفاق حدیث شناسان دروغ است؛ به دلیل اینکه این آیه به اجماع اهل علم در مکه نازل شده چون تمام آیات سوره شوری مکی است، بلکه همه سوره های حمیم مکی هستند.

۲- منهاج السنّة ۲: ۱۱۸.

۱- شوری: ۲۳.

۳- منهاج السنّة ۲: ۲۵۰.

آنگاه مفصلاً به تشریح تاریخ ولادت امام حسن و امام حسین علیه السلام پرداخته است تا مقدار علم و آگاهی از تاریخ را به رخ اهل علم بکشد.

اما پاسخ این سخنان: اگر در کتاب ابن تیمیّه غیر از ننگ و عاری که در این جمله هاست از حقّ کشی و وارونه کردن حقّ نسبت به اجر صاحب رسالت، و تهمت و بهتان و بیهوده گویی، هیچ عیب و نقص و ننگ و عار دیگری نبود، همین برای او تا ابد بس بود.

اما مکی بودن آیه: حتی یک نفر هم صریحاً نگفته است که آیه مکی است، تا چه رسد به اتفاق دروغینی که وی ادعا کرده است. او با حدس و گمان جاهلانه از اطلاق جمله علما که گفته اند سوره مکی است، چنین برداشتی کرده است. و استثنا نمودن علما چهار آیه: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»^(۱) [آیا می گویند: «او بر خدا دروغ بسته است»؟!] تا «خَيْرُ بَصِيرٍ»^(۲) [نسبت به بندگانش آگاه و بیناست]، و نیز استثنا کردن برخی علما آیات: «وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ»^(۳) [و کسانی که هرگاه ستمی به آنها رسد، (تسلیم ظلم نمی شوند)!] تا «مِنْ سَبِيلٍ»^(۴) که چندین آیه است، تا چه رسد به آیه مودّت، همگی ادعای مکی بودن همه آیات سوره شوری را تکذیب می کند^(۵). و طبق تصریح قرطبی^(۶)، و نیشابوری^(۷)، و خازن^(۸) در تفسیرشان، و شوکانی^(۹) در «فتح القدير»، و دیگران از ابن عباس و قتاده، چهار آیه آن، از آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» به بعد مدنی است و بقیّه مکی.

اما حدیث شأن نزول آیه و وجوب مودّت اهل بیت: باید دانست که تنها آیت الله

۱- شوری: ۲۴.

۲- شوری: ۲۷.

۳- شوری: ۳۹.

۴- شوری: ۴۱.

۵- ر. ک: تفسیر الخازن ۴: ۴۹ [۹۰/۴]؛ الإنقان ۱: ۲۷ [۴۴/۱].

۶- الجامع لأحكام القرآن [۳/۱۶].

۷- غرائب القرآن [مج ۱۱ ج ۳۵/۲۵].

۸- تفسیر الخازن ۴: ۴۹ [۹۰/۴].

۹- فتح القدير ۴: ۵۱۰ [۵۲۴/۴].

علامه حلی و پیروانش نبوده‌اند که این حدیث را نقل نموده‌اند، بلکه همه مسلمانان به جز چند نفر اموی صفت مانند ابن تیمیه و ابن کثیر، بر صحت حدیث اتفاق نظر دارند. و خواننده گرامی به نشانه‌ای از اتفاق نظر دروغین ابن تیمیه که به حدیث شناسان نسبت داده است، برنخورده و هرگز برنخواهد خورد. ای کاش این مرد چند تن از این اجماع‌کنندگان یا آثارشان و یا پاره‌ای از کلماتشان را معرفی می‌کرد. ما قبلاً^(۱) از حافظان حدیث و مفسران اهل سنت نمونه‌هایی کافی در این باره آورده‌ایم؛ و امام شافعی در این باره سخن مشهوری دارد، می‌گوید:

يا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
كِفَاكُمُ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْتُمْ مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

[ای اهل بیت پیامبر، خدا در قرآن محبت شما را واجب کرده است. همین مقدار برای عظمت شما کافی است که هر کس بر شما صلوات نفرستد نمازش صحیح نیست].

أَمَّا مَسْأَلَةُ زَوْجِ عَلِيٍّ بِأَفْطَمَةَ وَ لَزُومِ مَقْدَمِ بُوْدَنِ أَنْ بَرِ نَزُولِ آيَةِ:

ازدواج علی با فاطمه علیها السلام در مدینه انجام شده، و بر فرض که از این شخص بپذیریم که این آیه در مکه نازل شده است می‌گوییم: چنانکه که میان نزول آیه و مؤخر بودن ولادت فرزندانسان - اگر بپذیریم که مؤخر بوده - منافاتی نیست، میان نزول آیه و مقدم بودن ازدواج بر آن نیز ملازمه‌ای نیست؛ زیرا آنچه که قطعی است و هیچ شکی در آن راه ندارد، این است که آن دو بزرگوار از اقربا و نزدیکان رسول الله هستند؛ اما علی علیه السلام به سبب عمو زادگی، و اما فاطمه علیها السلام به واسطه فرزندی. و اما فرزندانسان همچنان که ازدواج آنها در دفتر قضای الهی ثبت شده بود، همچنین در علم ازلی، آفرینش آن دو سرور از آن دو بزرگوار مقدر شده بود. و در ثبوت حکم و قانونی که به ملاک عام، حال و

آینده را شامل می شود شرط نیست که هنگام قانون گذاری همه افراد موجود باشند، بلکه هر یک از آنان در هر زمانی و در هر مکانی و به هر نحوی به وجود بیایند، حکم درباره او جاری می شود.

علاوه بر آن، ممکن است که آیه در مکه ولی در سال حجة الوداع (آخرین سفر حج پیامبر) نازل شده باشد و در آن هنگام، هم آنها ازدواج کرده و هم امام حسن و امام حسین (ع) متولد شده بودند، و بین نزول آیه در مکه و بودن آن قبل از هجرت، هیچ ملازمه ای نیست.

﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ﴾^(۱)

[کسانی که به ایشان علم داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می دانند].

۹- ابن تیمیه می گوید:

علامه حلی رافضی، از عمرو بن میمون روایت کرده است: علی بن ابی طالب دارای ده خصلت است که دیگران فاقد آنند: ... و پیامبر جامه خود را گرفته بر سر علی و فاطمه و حسن و حسین کشید و فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^(۲) [خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد].

سپس ابن تیمیه در ادامه این سخن مطالبی می گوید که چکیده اش چنین است:

پاسخ: اولاً: چنین روایتی از عمرو بن میمون نرسیده است. ثانیاً: بر فرض هم بپذیریم، روایت سند ندارد و مرسله است.

افا پاسخ: اولین گزاره گویی او این است که می گوید: حدیث، مرسل است

نه مسند.

گویا بر روی چشمان او پرده کشیده‌اند و حتی از دیدن «مسند» امام مذهب خویش نیز ناتوان است و نمی‌بیند که احمد بن حنبل این روایت را از یحیی ابن حمّاد از ابو عوانه از ابو بلج از عمرو بن میمون از ابن عباس نقل کرده است^(۱). و رجال سند غیر از ابو بلج که نزد حافظان حدیث ثقه است، همگی صحیح هستند.

و آن را نسائی در «خصائص»، و حاکم در «مستدرک» با سند صحیح که همه رجال آن ثقه هستند، نقل کرده‌اند^(۲).

عذر و بهانه ابن تیمیه در مرسل شمردن حدیث و انکار سند متصل صحیح و ثابت آن چیست؟! آیا با ودیعه‌های نبوت این گونه رفتار می‌کنند؟! آیا دست امانت با سنت و علم و دین این گونه بازی می‌کند؟!

۱۰- خداوند متعال در آیه می‌فرماید: ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ﴾^(۳) [سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آنها توبه کرد)، و خداوند توبه او را پذیرفت] ابن نجّار از ابن عباس نقل کرده است: از رسول خدا ﷺ درباره کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت کرد و خداوند [به برکت آنها] توبه او را پذیرفت، پرسیدم؟

فرمود: «سَأَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِلَّا ثُبَّتَ عَلَيَّ، فَتَابَ عَلَيْهِ»^(۴) [از خدا خواست به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه او را بپذیرد، پس خداوند توبه او را پذیرفت].

۱۱- حاکم در «مستدرک»^(۵) از زید بن أرقم از پیامبر خدا ﷺ روایت کرده

۱- مسند أحمد ۱: ۳۳۱ [۵۴۴/۱، ح ۳۰۵۲].

۲- خصائص أمير المؤمنين: ۷ [۴۷، ح ۲۴]؛ و در السنن الكبرى [۱۱۲/۵، ح ۸۴۰۹]؛ و المستدرک على الصحيحين ۳: ۱۳۲ [۱۴۳/۳، ح ۴۶۵۲].

۳- بقره: ۳۷. ۴- الدر المنثور ۱: ۶۰ [۱۴۷/۱].

۵- المستدرک على الصحيحين ۳: ۱۴۹ [۱۶۱/۳، ح ۴۷۱۴]؛ و همچنین در تخلص آن.

است که به علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرمود: «أنا حربٌ لمن حاربكم و سلم لمن سالمكم» [من در جنگم با آن که با شما در جنگ است، و آشتی‌ام با آن که با شما آشتی است].

۱۲- و سخن او علیه السلام: در حالی که دست حسن و حسین علیهم السلام را گرفته بود: «من أحبني وأحب هذين وأباهما وأُمهما، كان معي في درجتي يوم القيامة» ^(۱) [کسی که مرا و ایندو و پدرشان را دوست داشته باشد روز قیامت همراه من و در درجه من خواهد بود].

۱۳- محب الدین طبری در «ریاض» ^(۲) از ابوبکر صدیق نقل کرده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که خیمه‌ای به پا کرده و بر کمان عربی تکیه زده است، و در میان خیمه، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند، آنگاه فرمود: «معشر المسلمین! أنا سلمٌ لمن سالم أهل الخيمة، حربٌ لمن حاربهم، ولي لمن والاهم، لا يُحبهم إلا سعيد الجد» ^(۳) طیب المولد، ولا يبغضهم إلا شقي الجد رديء الولادة» [ای اهل اسلام! من آشتی‌ام با کسی که با اهل خیمه آشتی است، و در جنگم با کسی که با آنها بجنگد، و دوست کسی هستم که با آنان دوستی کند. و آنان را دوست نمی‌دارد مگر کسی که سعادت‌مند و پاک‌زاد باشد، و به آنان بغض نمی‌ورزد مگر کسی که شقاوت‌مند و ولادتی پست داشته باشد].

۱۴- در مناشده‌ای که امیر مؤمنان علیه السلام در روز شورا به آن استدلال کرده، آمده است: «أُنشدُكم بالله هل فيكم أحدٌ سبطان مثل سبطي الحسن والحسين سيدي شباب

۱- [مسند أحمد ۷۷/۱؛ سنن الترمذی ۳۰۵/۵].

۲- الرياض النضرة ۲: ۱۸۹ [۱۳۶/۳].

۳- [«جد»: بخت، بهره، اقبال. به معنای عظمت، بلند پایگی، و محبوبیت نزد مردم نیز می‌آید؛ در سوره جن، آیه ۳ آمده است: «وَأَنْتَ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا» (و اینکه بلند است مقام با عظمت پروردگار ما، و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است)، و در دعای جوشن کبیر آمده است: «یا من تعالی جدّه»].

أهل الجنة غيري؟ قالوا: اللهم لا^(۱) [شما را به خدا سوگند می‌دهم: آیا در میان شما کسی هست که پسرانی مانند حسن و حسین داشته باشد که سرور جوانان اهل بهشتند غیر از من، همگی گفتند: بار خدایا، نه].

۱۵- پیامبر اکرم ﷺ درباره امام حسن و امام حسین و فرزندان‌شان می‌فرماید: «لا يحبهم إلا سعيد الجد طيب المولد، ولا يبغضهم إلا شقي الجد رديء الولادة» [دوست ندارد آنها را مگر خوشبخت و حلال زاده، و دشمنی نمی‌کند با آنها مگر بدبخت دارای ولادت پست]؟!

و در پیشاپیش فرمانداران معاویه که دشمن آقای عترت بود و با هر قوای ممکن بر شیعیان آل الله هجوم می‌برد، زیاد ابن سمیه قرار داشت. و واقعاً بحث پیرامون جرمهای سنگینی که تاریخ برای او حفظ کرده، و صفحات تاریخ به وسیله آنها سیاه شده، زاید است، و این چیز جدیدی نیست؛ زیرا او مولود فحشاء، و از حرامزادگان مشهور، و پرورده دامن سمیه زناکار است، و از ظرف همان تراود که در اوست، و خار انگور نمی‌رویاند: «والإناء إنما يترشح بما فيه، والشوك لا يثمر العنب». و پیامبر کریم ﷺ در سخن خود درباره دو نوه خود و پدر و مادرش راست گفت که فرمود: «لا يحبهم إلا سعيد الجد طيب المولد، ولا يبغضهم إلا شقي الجد رديء المولد» [آنها را جز فرد خوشبخت و دارای ولادت پاک دوست ندارد، و دشمن نمی‌دارد مگر فرد بدبخت و دارای ولادت پست]. و گذشتگان فرزندان خود را با محبت علی ﷺ می‌آموزند و هر که او را دوست نداشت می‌فهمیدند حلال زاده نیست^(۲)؛ بنابراین از این زنازاده و نامه نیش دار او به نوه پیامبر امام حسن زکی ﷺ که توسط مردی از شیعیانش به دست او رساند، تعجب نکن.

۱- المناقب: ۲۱۷ [۳۱۳، ح ۳۱۴]؛ و نیز نگاه کن: فرائد السمطين، امام حموی [۳۱۹/۱، ح ۲۵۱]؛ و الصواعق المحرقة، ابن حجر: ۷۵ [ص ۱۲۶]؛ و شرح نهج البلاغه ابن الحديد: ۲: ۶۱ [۱۶۷/۶]، خطبة ۷۳. ۲- ر. ک: برگزیده الغدير / ۲۵۸ و ۴۰۵-۴۰۷.

ابن عساکر نوشته است:

«كان سعد بن سرح مولى حبيب بن عبد شمس من شيعة علي بن أبي طالب، فلما قدم زياد الكوفة والياً عليها أخافه وطلبه زياد فأتي الحسن بن علي فوثب زياد على أخيه وولده وامراته وحبسهم وأخذ ماله وهدم داره؛ فكتب الحسن إلى زياد: «من الحسن بن علي إلى زياد. أما بعد: فإنك عمدت إلى رجل من المسلمين له ما لهم وعليه ما عليهم، فهدمت داره، وأخذت ماله وعياله فحبستهم، فإذا أتاك كتابي هذا فابن له داره، واردد عليه عياله وماله، فإنني قد أجرته فشفّعتني فيه». فكتب إليه زياد:

من زياد بن أبي سفيان إلى الحسن بن فاطمة. أما بعد: فقد أتاني كتابك تبدأ فيه بنفسك قبلي وأنت طالب حاجة وأنا سلطان، وأنت سوقة كتبت إلي في فاسق لا يؤبه به، وشر من ذلك توليه أباك وإياك، وقد علمت أنك أدنيته إقامة منك على سوء الرأي ورضى منك بذلك، وإيم الله لا تسبقني به، ولو كان بين جلدك ولحمك، وإن نلت بعضك فغير رفيق بك ولا مرع عليك، فإن أحب لحم إلي أن أكل منه اللحم الذي أنت منه، فسلمه بجريته إلى من هو أولى به منك، فإن عفوت عنه لم أكن شفّعتك فيه، وإن قتلت لم أقتله إلا لحبه أباك الفاسق، والسلام»^(۱) [سعد بن مسرح غلام حبيب بن عبد شمس از شیعیان علی بن ابی طالب بود، و چون زیاد والی کوفه شد او را ترساند و طلب کرد و او به نزد حسن بن علی رفت پس زیاد بر برادر و پسر و همسرش هجوم برد و آنها را زندانی کرد و مالش را گرفت و خانه‌اش را خراب کرد؛ پس [امام] حسن به زیاد چنین نامه نوشت: «از حسن بن علی به زیاد. اما بعد: تو آهنگ مردی از مسلمین را کرده‌ای که هر چه به نفع و ضرر آنهاست به نفع و ضرر اوست، خانه‌اش را خراب کردی و مال و

۱- تاریخ ابن عساکر ۵: ۴۱۸ [۱۹/۱۹، شماره ۲۳۰۹؛ مختصر تاریخ دمشق ۹/۸۶]؛ شرح

ابن ابی الحدید ۴: ۷ و ۷۲ [۱۶/۱۸، نامه ۳۱؛ ص ۱۹۴، نامه ۴۴].

عیالش را گرفتی و آنها را زندانی کردی پس چون نامه‌ام به دست تو رسید خانه‌اش را درست کن و عیال و مالش را به او برگردان همانا من او را امان دادم پس تو شفاعت من درباره او را قبول کن». و زیاد در پاسخ (امام) حسن نوشت:

از زیاد بن ابوسفیان به حسن بن فاطمه. اما بعد: همانا نامه تو به دستم رسید که خود را پیش از من ذکر کرده بودی، در حالی که تو به من نیاز داری و من سلطان هستم، و تو رعیتی هستی که درباره فاسقی که مورد توجه نیست به من نامه نوشته‌ای، و بدتر از این، آنکه او پدرت و تو را دوست دارد، و من می‌دانم او را به خود نزدیک کرده‌ای تا افکار بد خود را به پا داری و رضایت خود از آن را اعلام کنی، و به خدا سوگند! تو از من به او پیشی نمی‌گیری اگر چه ما بین پوست و گوشتت باشد، و اگر به بخشی از تو دست یابم هیچ‌گونه مدارایی با تو نمی‌کنم و مراعات تو را نخواهم کرد. همانا محبوب‌ترین گوشت در نزد من که از آن بخورم گوشتی است که تو از آن هستی، پس او و گنااهش را به کسی که از تو سزاوارتر است واگذار، پس اگر او را عفو کردم تو را شفیع وی قرار نداده‌ام و اگر او را کشتم تنها به این خاطر است که پدر فاسقت را دوست دارد. والسلام].

و چون خبر مر زیاد به پسر عمر رسید گفت: «یا بن سمیه لا الآخرة أدركت ولا الدنيا بقيت عليك» [ای پسر سمیه! نه آخرت را درک کردی و نه دنیا برایت باقی ماند].

زیاد، مردم را در کوفه بر در قصر خود جمع می‌کرد و آنها را بر لعن علی ﷺ تشویق می‌کرد.

۱۶- ابو داود از طریق خالد نقل می‌کند: مقدم بن معدی کرب، و عمرو بن اسود، و شخصی از بنی اسد از اهالی قنسرین نزد معاویه آمدند. معاویه به مقدم گفت: خبر داری که حسن بن علی ﷺ وفات کرده؟

مقدام گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». شخصی به او^(۱) گفت: مگر آن را مصیبت می دانی؟ مقدم گفت: «وَلَمْ لَا أَرَاهَا مَصِيبَةً، وَقَدْ وَضَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حِجْرِهِ، فَقَالَ: «هَذَا مِنِّي وَحَسِينٌ مِنِّي عَلِيٌّ» [چطور مصیبت نشمارم در حالی که رسول خدا ﷺ او را در آغوش می گرفت و می فرمود: این از من است و حسین از علی است]. مردی که از بنی اسد بود گفت: «جَمْرَةٌ أَطْفَأَهَا اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ» [آتش برافروخته ای بود که خدا آن را خاموش نمود].

۱۷ - عبدی کوفی می گوید:

وَهُمُ الصُّرَاطُ فَمُسْتَقِيمٌ فَوْقَهُ نَاجٍ وَنَاكِبٌ
ثعلبی در «الكشف والبيان»^(۲) درباره آیه: «إِهْدِنَا الصُّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» از مسلم بن حیان نقل کرده است: از ابوبریده شنیدم که می گفت: «صراط محمد وآله» [منظور، راه محمد و آل اوست].

و حموی در «فرائد»^(۳) با سند خود از اصبع بن نباته از علی (ع) درباره آیه: «وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصُّرَاطِ لَنَّا كِبُؤُنْ»^(۴) [اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند از این راه منحرفند] نقل کرده است: «الصراط ولایتنا أهل البيت» [راه (مستقیم)، ولایت ما اهل بیت است].

خوارزمی در «مناقب» نقل کرده است: «الصراط صراطان: صراط في الدنيا، وصراط في الآخرة؛ فأما صراط الدنيا فهو علي بن أبي طالب، وأما صراط الآخرة فهو جسر جهنم. من عرف صراط الدنيا جاز على صراط الآخرة» [دو راه داریم: راهی در دنیا و راهی در آخرت؛ و اما راه دنیا علی بن ابی طالب است، و راه آخرت، پل جهنم است. هر

۱- در مسند احمد ۴: ۱۳۰ [۱۱۷/۵، ح ۱۶۷۳۸]: «به جای کلمه «رجل» تصریح به نام معاویه شده و چنین آمده است: «فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ: أَتَرَاهَا مَصِيبَةٌ؟»؛ نگاه کن به امانت ابو داود که نام معاویه را برمی دارد و به جای آن واژه «رجل» می گذارد!

۲- الكشف والبيان [ورقه ۹، سورة حمد: آیه ۶].

۳- فرائد السمطين [۲/۳۰۰، ح ۵۵۶]. ۴- مؤمنون: ۷۴.

کس راه دنیا را بشناسد، از راه آخرت گذر می‌کند].

و معنای این حدیث را این روایت - آن گونه که در کتاب «صواعق»^(۱) آمده است - روشن می‌کند: ابن عدی^(۲) و دیلمی از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند: «أَتَبُّكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِأَهْلِ بَيْتِي وَلِأَصْحَابِي» [با ثبات‌ترین شما بر راه (راست)، کسی است که اهل بیت و اصحاب مرا بیشتر دوست داشته باشد].

۱۸ - پیامبر ﷺ در خطبه‌ای فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ مِنْ أَبْغَضَنَا - أَهْلَ الْبَيْتِ - حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا، مِثْلَ لِي أُمَّتِي فِي الطِّينِ فَمَرْبِي أَصْحَابِ الرَّايَاتِ فَاسْتَغْفِرْتُ لِعَلِيٍّ وَشِيعَتِهِ»^(۳) [ای مردم! هر کس بغض ما اهل بیت را در دل داشته باشد خداوند وی را در روز قیامت یهودی محشور خواهد کرد؛ امت من آنگاه که در عالم طین (قبل از صورت گرفتنشان در عالم طینت و ذر) بودند برای من متمثل و مجسم شدند و صاحبان پرچم‌ها (گروه‌های گوناگون)^(۴) از برابر من عبور کردند و من در آنجا برای علی و شیعیانش طلب مغفرت کردم].

۱۹ - پیامبر ﷺ فرموده است: «شَفَاعَتِي لِأُمَّتِي، مِنْ أَحَبِّ أَهْلِ بَيْتِي، وَهَمَّ شِيعَتِي»^(۵) [شفاعت من ویژه آن گروه از امت من است که اهل بیت مرا دوست می‌دارند، و آنانند شیعیان من].

۲۰ - پیامبر اکرم ﷺ در حدیث صحیح قطعی متواتر و مورد اتفاق، که به گفته نگارنده کتاب «الصواعق المحرقة»^(۶) بیست و اندی از اصحاب آن را روایت

۱ - الصواعق المحرقة: ۱۱۱ [ص ۱۸۷].

۲ - الكامل في ضعفاء الرجال [۳۰۲/۶، شماره ۱۷۹۱].

۳ - مجمع الزوائد ۹: ۱۷۲.

۴ - [شاید اشاره است به اینکه: هر گروهی را با امام آنها و کسی که غلم دار و پرچم بدست و پیشتاز آنان است، مشاهده کرد؛ چنان که در روز قیامت نیز چنین است: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم؛ (إسراء/ ۷۱)].

۵ - تاریخ خطیب ۲: ۱۴۶. ۶ - الصواعق المحرقة: ۱۳۶ [ص ۲۲۸].

کرده‌اند، می‌فرماید: «إِنِّي تَارِكٌ - أَوْ مَخْلُوفٌ - فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»^(۱) - أَوِ الْخُلَفَاءِ - مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، كِتَابُ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» [همانا من دو وجود گرانسنگ - یا دو جانشین - را در میان شما از خود به یادگار گذاشتم، پس از من تا زمانی که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا، و عترت من اهل بیتم. و این دو، تا آنگاه که در حوض کوثر بر من وارد شوند هرگز از هم جدا نمی‌شوند].

پیامبر آشکار کننده حق، این خطبه را آشکارا در جمع اصحاب که بالغ بر صد هزار نفر بودند ایراد کرد. و در آن اجتماع عظیم، از خلافت اهل بیت پاک خود که علی سید و پدر آنان است، خبر داد. امام زرقانی مالکی در «شرح المواهب»^(۲) از علامه سمهودی نقل کرده است:

این روایت نشان می‌دهد که در هر زمانی تا روز قیامت شخصی از خاندان پیامبر که شایسته تمسک و رهبری و تبعیت است، وجود دارد تا تشویق موجود در این روایت، به پیروی از او و تمسک به وی متوجه شود. چنانکه قرآن نیز چنین است [که تا روز قیامت قابل تمسک است]؛ از این

۱- «ثَقَلَيْنِ»: به تصریح لغویانی چون ازهری، ثعلب، ابن اثیر و فیروزآبادی «ثَقَلَيْنِ» (به فتح ثاء و قاف) صحیح است. به هر «امر خطیر و نفیسی» ثَقْلٌ گویند، به «زاد و توشه سفر» هم گفته می‌شود. و با توجه به این که مصدر آن «ثَقُلَ» می‌باشد، می‌توان دلیل نامگذاری «قرآن و عترت» به «ثَقَلَيْنِ» را سه گونه بیان کرد:

الف - به جهت بزرگ داشت قدر و بزرگ نمایی‌شان، آن دو را امری خطیر و نفیس دانسته‌اند.

ب - از این جهت که تمسک و عمل به آن دو، زاد و توشه سفر آخرت است.

ج - از این رو که تمسک و عمل به آن دو سنگین و ثقیل است.

ر.ک: تهذیب اللغة، ازهری؛ النهاية فی غریب الحديث، ابن اثیر؛ لسان العرب، ابن منظور؛ قاموس المحيط، فیروزآبادی؛ مادة (ث ق ل).

۲- شرح المواهب ۷: ۸.

رو آنان برای اهل زمین امان هستند، و اگر نباشند اهل زمین از بین خواهند رفت.

حال چه کسی می‌تواند پس از شنیدن این سخن پیامبر ﷺ، از آل علی ﷺ پیروی نکند و آنان را راههای خود به سوی خدا قرار ندهد، یا به دیگران اقتدا کرده و از راه خدا گمراه شود؛ هرگز چنین مباد [حاشا لله]. ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^(۱) [ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس].

۲۱- پیامبر ﷺ فرمود: «من سرّه أن یحیا حیاتی و یموت مماتی، ویسکن جنّة عدن غرسها ربّی، فلیوال علیّاً من بعدی، ولیوال ولّیه، ولیقتد بأهل بیتی من بعدی؛ فبأنهم عترتی تخلّقوا من طیبتی، ورزقوا فهمی وعلمی؛ فویل للمکذّبین بفضلهم من أمتی، القاطعین فیهم صلتی، لا أنالهم الله شفاعتی»^(۲) [هر که خوشنود می‌شود که بسان زندگی من زندگی کرده و مانند مرگ من بمیرد و در بهشت جاودانی که پروردگارم آن را غرس کرده جای گیرد، پس علی را بعد از من دوست بدارد، و دوستدارش را نیز دوست بدارد، و بعد از من به اهل بیتم اقتدا کند؛ زیرا آنها عترت من هستند و از طینت من آفریده شده‌اند و فهم و علم من به آنان داده شده است؛ پس وای بر گروهی از امت من که فضیلت ایشان را تکذیب و پیوندشان را با من قطع می‌کنند، خدا این گروه را از شفاعت من بهره‌مند نسازد].

و ما می‌گوییم: آمین، و درود خدا بر کسی که آمین بگوید.

۲۲- پیامبر ﷺ فرمود: «إنما مثلی ومثل أهل بیتی کسفینة نوح، من رکبها نجا، ومن

۱- انسان: ۳.

۲- این حدیث را اینان نقل کرده‌اند: ابونعیم در الحلیة ۱: ۸۶ [رقم ۴]؛ و طبرانی [در المعجم الكبير ۵/ ۱۹۴، ح ۵۰۶۷]؛ و رافعی طبق نقل ترتیب جمع الجوامع ۶: ۲۱۷ [کنز العمال ۱۰۳/ ۱۲، ح ۳۴۱۹۸].

تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرَقٌ»^(۱) [من و اهل بیتم بسان کشتی نوح هستیم، که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کسی بازماند غرق شد].

۲۳- از حرث و عاصم به سند مرفوع از علی (ع) نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ أَنَا أَصْلُهَا، وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَرَتُهَا، وَالشَّيْعَةُ وَرَقُهَا، فَهَلْ يَخْرُجُ مِنَ الطَّيِّبِ إِلَّا الطَّيِّبُ؟ وَأَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا» [خداوند من و علی را از یک درخت آفرید، درختی که من اصل آن، علی فرع (شاخه) آن، حسن و حسین ثمره (میوه) آن، و شیعه برگ آن است پس آیا از پاکیزه جز پاکیزه خارج می‌شود؟ و من شهر علم و علی در آن است پس هر کس اراده شهر را نموده باید از در وارد شود].

۲۴- از پیامبر (ص) این حدیث صحیح نقل شده است: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» [حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند]^(۲)، و همه بر صحت این حدیث اتفاق نظر دارند.

۱- خطیب بغدادی در تاریخ خود ۱۲: ۹۱ [شماره ۶۵۰۷] این حدیث را نقل کرده است. و نیز حاکم در المستدرک ۳: ۱۵۱ [۳/ ۱۶۳، ح ۴۷۲۰]؛ وی این روایت را صحیح دانسته است.

۲- الصواعق المحرقة [ص ۱۹۱].

دوم
ظلم بر او



۱ - خارج کردن او از فرزندی رسول خدا

دیدگاه خلیفه درباره ارث دو مادر بزرگ:

از قاسم بن محمد نقل شده است: دو جدّه یکی پدری و یکی مادری نزد ابوبکر آمدند، به مادر بزرگ مادری ارث داد ولی به پدری ارث نداد. عبدالرحمن بن سهیل - سهل - از قبیله بنی حارثه گفت: ای خلیفه رسول خدا! تو ارث را به کسی دادی که اگر می‌مرد [و میت زنده بود] از او ارث نمی‌برد، پس ابوبکر یک ششم را بین آن دو تقسیم کرد^(۱).

امینی می‌گوید: آیا از جهل این مرد به حکم ارث مادر بزرگ، و سرعت وی در تغییر دیدگاه، با انتقاد مردی از انصار یا از قبیله بنی حارثه تعجب نمی‌کنی؟! و این انتقاد، مقتضی این است که مادر بزرگ مادری از ارث محروم شود، اما وی هر دو را در ارث شریک کرد! و فقهای اهل سنت همین را مصدر حکم خود قرار داده‌اند، در حالی که اصل حکم، از روایت مغیره که درباره یک مادر بزرگ بود، گرفته شده است!

و اما دیدگاه مرد انصاری درباره مادر بزرگ که خلیفه را از رأیش برگرداند، به خاطر پیروی از قرآن و سنت نبود، بلکه مخالف هر دو و موافق با قول شاعر

۱- موطأ مالک ۱: ۳۳۵ [۵۱۳/۲، ح ۵]؛ سنن بیهقی ۶: ۲۳۵؛ بدایة المجتهد ۲: ۳۴۴ [۳۴۸/۲]؛ الاستیعاب ۲: ۴۰۰؛ الإصابة ۲: ۴۰۲، وی گفته است: «رجال این حدیث ثقه هستند»؛ [۸۳۶/۲، شماره ۱۴۲۴] کنز العمال ۶: ۶ [۲۲/۱۱، ح ۳۰۴۶۶].

است که می‌گوید:

بنونا بنو أبنائنا وبنائنا بنوهن أبناء الرجال الأبعد

[فرزندان ما، فرزندان پسران ما هستند، و فرزندان دختران ما، فرزندان مردان بیگانه‌اند].

و اهل سنت با توجه به این شعر، آیه: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِ كَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ»^(۱) [خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد] را مخصوص فرزندان پسر قرار داده‌اند، نه فرزندان دختر، و گفته‌اند: احکامی که درباره اولاد بیان شده مانند سهم ارث و غیره، شامل نوه دختری نمی‌شود و دلیل آنها همین سخن شاعر است. بغدادی در «خزانة الأدب»^(۲) نوشته است:

این شعر با اینکه در کتب نحوی‌ها و دیگران خیلی نقل می‌شود، سراینده‌اش معلوم نیست.

پاک و منزهی ای خدا! چه چیز به آنها جرأت داده که در دین خدا، برای خارج کردن آل الله از فرزندى رسول خدا (ص)، این رأى و دیدگاه سیاسى را مطرح کنند؟!

سخن شاعر در مقابل این سخن خداوند چه ارزشی دارد: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ»^(۳) [بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت می‌نماییم، شما هم زنان خود را»]؟! این آیه به صراحت می‌گوید: امام حسن و امام حسین (ع) دو فرزند پیامبر اقدس (ص) هستند.

و خداوند سبحان، نوادگان نوح را ذریه او نامیده است، و آن گونه که در

۲- خزانة الأدب ۱: ۳۰۰ [۴۴۵/۱].

۱- نساء: ۱۱.

۳- آل عمران: ۶۱.

«قاموس»^(۱) آمده است «ذَرِيَّة» به معنای فرزند است؛ خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ ... وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾^(۲) [و از فرزندان او، داود و سلیمان ... و یحیی و عیسی و الیاس را؛ همه از صالحان بودند]. خداوند در این آیه، عیسی را از ذریّه نوح قرار داده است با اینکه وی فرزند دختر او مریم می‌باشد.

رازی در تفسیر خود^(۳) می‌نویسد:

آیه مباهله دلالت می‌کند بر اینکه حسن و حسین دو فرزند رسول خدا ﷺ هستند؛ زیرا آن حضرت وعده داد، فرزندانش را [برای مباهله] بخواند، و حسن و حسین را آورد، پس این دو فرزندان او هستند. و یکی از مواردی که این مطلب [نوه دختری فرزند انسان محسوب می‌شود] را تأکید می‌کند سخن خداوند در سوره انعام است: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ﴾ تا آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَحْيَىٰ وَعِيسَى﴾^(۴)؛ زیرا معلوم است که نسبت عیسی به ابراهیم به وسیله مادر است؛ پس ثابت شد که گاهی نوه دختری، فرزند نامیده می‌شود؛ والله اعلم.

بنابراین، پس از اینکه ذریّه مرد، حقیقتاً فرزند او حساب می‌شوند، و فرزندان دختر نیز ذریّه انسان هستند، نباید در احکام، میان ذریّه و اولاد تفاوت نهاد، و هیچ کس نمی‌تواند نوه‌های دختری را فرزندان مردان بیگانه قرار دهد و آنها را فرزندان پدر دختر نشمارد، و در عین حال صحیح باشد آنها را ذریّه مرد (پدر دختر) به حساب آورد، در حالی که ذریّه چیزی جز فرزندان مرد نیست. و شاهد بر این لغت قرآن مجید و اینکه نوه دختری حقیقتاً فرزند پدر دختر است، این سخنان است:

۱- القاموس المحيط ۲: ۳۴ [ص ۵۰۷]. ۲- انعام: ۸۴-۸۵.

۳- التفسیر الکبیر ۲: ۴۸۸ [۸۱/۸]؛ و نیز نگاه کن: الجامع لأحكام القرآن، قرطبی ۴: ۱۰۴؛ و

۴- انعام: ۸۴ و ۸۵. ۳۱: ۷ [۶۷/۴ و ۲۲/۷-۲۳].

۱ - «أخبرني جبريل: أن ابني هذا - يعني الحسين - يُقتل» [جبرئیل به من خبر داد که این فرزندم - یعنی حسین - کشته می شود]. و در روایتی دیگر آمده است: «إن أمتي ستقتل ابني هذا»^(۱) [أمت من این فرزندم را می کشند].

۲ - درباره امام حسن علیه السلام فرمودند: «ابني هذا سيد»^(۲) [این فرزندم آقا و سرور است].

۳ - به علی علیه السلام فرمودند: «أنت أخي وأبو ولدي»^(۳) [تو برادر و پدر فرزندانم هستی].

۴ - «إن جبريل أخبرني أن الله عز وجل قتل بدم يحيى بن زكريا سبعين ألفاً وهو قاتل بدم ولدك الحسين سبعين ألفاً»^(۴) [جبرئیل به من خبر داد که خدای عزوجل در مقابل خون یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را کشت و در مقابل خون فرزندان حسین نیز هفتاد هزار نفر را می کشد].

۵ - و سخن او علیه السلام: «المهدي من ولدي وجهه كالكوكب الدرّي»^(۵) [مهدی از فرزندان من است و صورتش مانند ستاره درخشان است].

۶ - و سخن او علیه السلام: «هذان ابناي من أحبهما فقد أحبني»^(۶) [این دو - یعنی حسن و حسین - دو فرزند من هستند، هرکس آنها را دوست بدارد مرا دوست داشته است].

۷ - فرمود: «ادعوا إني»^(۷) [فرزندم را صدا کنید]؛ پس حسن بن علی علیه السلام آمد.

۱ - ترجمة الإمام الحسين علیه السلام از طبقات ابن سعد، که چاپ نشده است: ۴۴، ح ۲۶۸؛ المستدرک علی الصحیحین ۳: ۱۷۷ [۱۹۴/۳، ح ۴۸۱۸]؛ أعلام النبوة، ماوردی: ۸۳ [ص ۱۳۷]؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۵ [ص ۱۹۲].

۲ - المستدرک علی الصحیحین ۳: ۱۷۵ [۱۹۱/۳، ح ۴۸۰۹]؛ أعلام النبوة، ماوردی: ۸۳ [ص ۱۳۷]؛ تفسیر ابن کثیر ۲: ۱۵۵. ۳ - ذخائر العقبی: ۶۶.

۴ - همان: ۱۵۰. ۵ - همان: ۱۳۶.

۶ - المستدرک علی الصحیحین ۳: ۱۶۶ [۱۸۱/۳، ح ۴۷۷۶]؛ تاریخ مدینه دمشق ۴: ۲۰۴ [۱۹۹/۱۳، شماره ۱۳۸۳]؛ و در مختصر تاریخ دمشق ۱۲/۷ [کنز العمال ۶: ۲۲۱ [۱۲۰/۱۲]، ح ۳۴۲۸۶.

۷ - ذخائر العقبی: ۱۲۲.

۸ - سخن او ﷺ: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا ابْنِي - الحسن - وَأَنَا أَحَبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَأَحَبَّ مِنْ يَحِبُّهُ»^(۱)
[خدایا این فرزند من است - یعنی حسن - و او را دوست دارم، پس او را و هر که او را دوست می‌دارد دوست بدار].

۹ - و به علی ﷺ فرمود: «أَيُّ شَيْءٍ سَمَّيْتَ ابْنِي؟ قَالَ: مَا كُنْتُ لَأَسْبِقَكَ بِذَلِكَ. فَقَالَ: وَمَا أَنَا السَّابِقُ رَبِّي فَهَبْطُ جَبْرِيلَ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ رَبَّكَ يَقْرُئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: عَلِيُّ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى لَكِنْ لَا نَبِيَّ بَعْدَكَ، فَسَمَّ ابْنَكَ هَذَا بِاسْمِ وَلَدِ هَارُونَ»^(۲) [فرزندم را چه نام نهادی؟ گفت: من در این کار بر شما سبقت نمی‌گیرم. سپس پیامبر فرمود: من هم از پروردگارم سبقت نمی‌گیرم؛ پس جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می‌رساند و می‌گوید: علی نسبت به تو مانند هارون نسبت به موسی است، اما پیامبری بعد از تو نیست پس این فرزندت را به اسم فرزند هارون نامگذاری کن].

۱۰ - و چون حسن و حسین ﷺ گم شدند فرمود: «اطْلُبُوا ابْنِي»^(۳) [دو فرزندم را پیدا کنید].

۱۱ - سخن او ﷺ: «إِنَّ ابْنِي هَذَيْنِ رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا»^(۴) [این دو فرزندم - یعنی حسن و حسین - دو ریحانه من از دنیا هستند].

۱۲ - سخن او ﷺ: «سَمَّيْتَ ابْنِي هَذَيْنِ بِاسْمِ ابْنِي هَارُونَ شَبَّرَ وَشَبِير»^(۵) [این دو فرزندم (امام حسن و امام حسین ﷺ) را به نام دو فرزند هارون شبر و شبیر نام نهادم].

۱۳ - سخن او ﷺ: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ رَجُلًا مِنْ وَلَدِي إِسْمُهُ كَاسِمِي» [اگر از دنیا فقط یک روز باقیمانده باشد خداوند آن

۱ - تاریخ مدینه دمشق ۴: ۲۰۳ [۱۳/۱۹۷، شماره ۱۳۸۳؛ و مختصر تاریخ دمشق ۱۰/۷].

۲ - ذخائر العقبی: ۱۲۰. ۳ - کنز العمال ۵: ۱۰۸ [۱۳/۶۶۲]، ح ۳۷۶۸۵.

۴ - الصواعق المحرقة: ۱۱۴ [ص ۱۹۱]؛ کنز العمال ۶: ۲۲۰؛ ۷: ۱۰۹ [۱۲/۱۱۳]، ح ۳۴۲۵۲؛ ۱۳/۶۶۷، ح ۳۷۶۹۹.

۵ - الصواعق المحرقة: ۱۱۵ [ص ۱۹۲]؛ کنز العمال ۶: ۲۲۲ [۱۲/۱۱۸]، ح ۳۴۲۷۵.

روز را طولانی می‌کند تا مردی از فرزندان من را برانگیزد که اسم او اسم من است]. سلمان گفت: ای رسول خدا! از کدام فرزندت؟

فرمود: «من ولدي هذا»^(۱) [از این فرزندم]، و با دستش بر حسین زد.

۱۴ - و سخن امام حسن علیه السلام به ابوبکر وقتی بر منبر جدش بود: «إنزل عن مجلس أبي» [از جایگاه پدرم پایین بیا]. ابوبکر گفت: «صدقت إنه مجلس أبيك» [راست گفتی اینجا جایگاه پدرت است].

و در روایتی آمده است: «إنزل عن منبر أبي»^(۲) [از منبر پدرم پایین بیا]. و ابوبکر گفت: «منبر أبيك لا منبر أبي» [این منبر پدرت است نه منبر پدر من].

۱۵ - و سخن آن حضرت در وصیت خود: «ادفوني عند أبي»^(۳) [مرا در نزد پدرم - یعنی مصطفی - دفن کنید].

۱۶ - و سخن امام حسین علیه السلام به عمر: «إنزل عن منبر أبي» [از منبر پدرم پایین بیا]. پس عمر گفت: «منبر أبيك لا منبر أبي من أمرك بهذا؟!»^(۴) [این منبر پدرت است نه منبر پدر من، چه کسی به تو امر کرده که چنین بگویی؟!].

۱۷ - و سخن امام حسن علیه السلام بنا بر نقل شبروای در «الإنحاف»^(۵):

خَيْرُهُ اللهُ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي	بعد جدِّي وأنا ابن الخيرتين
فَضَّةٌ قَدْ صُيِّغَتْ مِنْ ذَهَبٍ	فَأَنَا الْفَضَّةُ ابْنُ الذَّهَبَيْنِ

[برگزیده خدا از میان مخلوقات بعد از جدم، پدرم است، و من فرزند دو برگزیده هستم. نقره‌ای از طلا قالب ریزی شده و شکل گرفته است؛ پس من نقره‌ای هستم فرزند دو طلا].

۱- ذخائر العقبی: ۱۳۶.

۲- الریاض النضرة ۱: ۱۳۹ [۱۷۵/۱]: شرح نهج البلاغة ۲: ۱۷ [۴۲/۶، خطبة ۶۶]: الصواعق المحرقة: ۱۰۸ [ص ۱۷۷]:

تاریخ الخفاء، سیوطی: ۵۴ [ص ۷۵]: كنز العمال ۳: ۱۳۲ [۵/۱۶۶ ح ۱۴۰۸۴ و ۱۴۰۸۵].

۳- الإنحاف بحب الأشراف، اثر شبروای: ۱۱ [ص ۳۸].

۴- تاریخ مدینه دمشق ۴: ۳۲۱ [۱۷۵/۱۴، شماره ۱۵۶۶؛ و در مختصر تاریخ دمشق ۷/ ۱۲۷].

۵- الإنحاف بحب الأشراف: ۴۹ [ص ۱۳۶].

۱۸ - و نیز سخن آن حضرت ﷺ بنا بر نقل «الإتحاف»^(۱):

أنا ابن الذي قد تعلمون مكانه وليس على الحق المبين طحاء
أليس رسول الله جدِّي ووالدي أنا البدرُ إن حلَّ النجوم خفاء
[من کسی هستم که منزلت او را می دانید، و حق آشکار نابودی ندارد. آیا رسول خدا
جد و پدر من نیست، من ماه شب چهارده هستم که اگر درآید، ستارگان پنهان
می شوند].

۱۹ - و سخن شاعر:

بني أحمدٍ قلبي بكم يتقطّع بمثل مصابي فيكم ليس يُسمع
[ای فرزندان احمد! قلبم برای شما قطعه قطعه می شود، و مانند مصیبت زده
بودن و سوگوار بودن من برای شما شنیده نشده است].

۲۰ - و سخن صاحب بن عبّاد:

أُجْزُ رأسِ ابنِ النبیِّ وفي الوری حیُّ أمّام رکابِهِ لم یقتل
[آیا سزاوار است سر فرزند پیامبر جدا شود در حالی که در میان مردم، فرد زنده ای
باشد در رکاب آن حضرت کشته نشده است؟!].

[اینها همه شاهدند بر این که نوه دختری، فرزند محسوب می شود] و در
این صورت خلیفه چه انگیزه ای برای چشم پوشی از آنچه در قرآن و سنت
پیامبر است، و پذیرش سخن مردی انصاری که از کتاب و سنت منحرف است،
دارد؟!]

و فقیه و حافظی که دیدگاه مردی انصاری را دین خود قرار داده، و به سخن
شاعری که شناخته شده نیست، احتجاج می کند، در حالی که قرآن و حدیث و
ادبیات پیش رویش قرار دارد، چه عذری دارد؟!]

۲ - تکذیب مناقب او

برخی از موارد آن در بخش اول کتاب: «سفارشات رسول خدا ﷺ» درباره او، گذشت.

۳ - رفتار معاویه با سبط پیامبر ۹ ابو محمد امام حسن ۷

فرزند هند جگر خوار با نوه پیامبر امام حسن مجتبی ﷺ رفتارهایی دارد که بدن انسان را به لرزه در می آورد، و موی را بر بدن راست می کند، و بر پیشانی انسانیت عرق شرم می نشاند، و هر فرد دیندار و با غیرتی از آنها به دور است، و عدالت و احسان آنها را به دور می افکند، و کرامت و پاکی اصل و نسب آنها را انکار می کند، ولی معاویه همه اینها را سهل و آسان می شمرد، و نسبت به امر دین و مروّت بی توجه بود.

حسن ﷺ کیست؟

امام حسن سلام الله علیه دست کم یکی از مسلمانان کم نظیر، و یکی از حاملان و حافظان قرآن، و یکی از کسانی که ایمان آورده و نیکوکار است، می باشد، کسی که در سینه اش علوم شریعت، و معانی و مرادات قرآن و سنت را حمل می کند، و دارای همه ملکات فاضله بوده، و در کرامتهای اخلاقی و نشانه های اسلام مقدّس اُسوه و مقتدا می باشد؛ پس در دین حنیف دشمنی با وی، بدگویی و اذیت و جنگ با او، ممنوع است و این بر اساس حدودی است که برای نوع مسلمانان در دین خدا قرار داده شده است؛ پس آنچه به نفع مسلمین است به نفع او، و هر چه به ضرر آنهاست به ضرر اوست.

به این مطلب اضافه کن که او صحابی گرامی و ارجمندی است که در بزرگان صحابه پس از پدر پاکش کسی مانند و شبیه او وجود ندارد، و عدالت و مقام بلندی که صحابه نزد اهل سنت دارند، پایین تر از مقام رفیع وی می باشد. و بزرگترین فضایل وی این است که: آن حضرت به خاطر فضیلت و

قربانی که داشت، در آن زمان در دنیا کسی غیر از او که مستحقّ امامت و اقتدای به وی و پیروی از او باشد وجود نداشت؛ پس او سزاوارترین صحابه‌ای است که دارای احکامی می‌باشد که برای صحابه ثابت کرده‌اند؛ و از این رو دشمنی با او و رویگردانی از او و دیدگاه‌ها و سخنانش، و مخالفت با او و دشنام به وی و شکستن حرمت و مقام وی و حقیر شمردن امر وی که باعث اذیت و آزار او می‌شود جایز نیست.

اضافه کن که او نوهٔ پیامبر خدا، و پارهٔ تن آن حضرت از دختر او که سیدهٔ زنان عالم است، می‌باشد، و گوشت او از گوشت پیامبر، و خون او از خون پیامبر است؛ پس بر کسی که به پیروی از این پیامبر خاتم گردن نهاده، واجب است که حرمت پیامبر را دربارهٔ امام حسن حفظ کند، و رضایت او را به دست آورد، و آن حضرت تنها به حقّ آشکار و دین خالص راضی می‌شود.

و امام حسن علیه السلام پیش از همهٔ اینها یکی از اصحاب کساء است که خدا پلیدی را از آنها دور کرده و آنها را پاک قرار داده است.

و او یکی از کسانی است که خداوند در سورهٔ «هل أتى» آنها را چنین ستایش کرده که به خاطر محبّت به خداوند، به مسکین و یتیم و اسیری غذا دادند.

و او از خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خدا مودّت آنها را واجب کرده و این مودّت را مزد رسالت قرار داده است.

و او یکی از کسانی است که رسول خدا با آنها علیه مسیحیان نجران مباحله کرد چنانکه در قرآن حکیم آمده است.

و او یکی از دو وجود گرانمایی است که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله جانشین خود در بین امت قرار دارد تا به آنها اقتدا شود و فرمود: «ما إن تمسکتم بهما لن تضلّوا أبداً» [تا وقتی به آن دو چنگ زنید هرگز گمراه نمی‌شوید].

و او از اهل بیتی است که مثل آنها در امت مثل کشتی نوح است که هر کس

بر آن سوار شود نجات یابد، و هر کس از آن تخلف کند غرق می شود.

و او از کسانی است که خداوند درود و صلوات بر آنها را در نمازها واجب کرده و هر کس بر آنها درود نفرستد نمازش صحیح نیست.

و او از کسانی است که پیامبر به آنها خطاب کرد و فرمود: «أنا حربٌ لمن حاربتم، وسلمٌ لمن سالمتم» [من با کسی که با شما می جنگد در جنگ هستم، و با کسی که با شما آشتی است آشتی و صلح هستم].

و او یکی از اهل خیمه ای است که رسول خدا آن را برپاداشت و فرمود: «معشر المسلمین! أنا سلمٌ لمن سالم أهل الخیمة، حربٌ لمن حاربهم، ولی لمن والاهم، لا یحبهم إلا سعید الجدّ طیب المولد، ولا یبغضهم إلا شقیّ الجدّ ردیء الولادة» [ای گروه مسلمانان! من با کسی که با اهل این خیمه آشتی است آشتی هستم، و با کسی که با آنها می جنگد در جنگ هستم، و با دوستدار آنها دوست هستم، آنها را دوست ندارد جز فرد خوشبخت دارای تولدی پاک، و آنها را دشمن نمی دارد مگر فرد بدبخت دارای تولدی پست].

و او یکی از دو ریحانه رسول خدا بود که آن دو را می بویید و به خود می چسباند.

و او و برادر پاکش: «سیدا شباب أهل الجنة» [دو آقای جوانان اهل بهشت هستند].

و او محبوب رسول خدا بود که پیامبر به محبت او فرمان می داد و می فرمود: «اللّهُمَّ إِنِّی أُحِبُّهُ فَأُحِبُّهُ، وَأُحِبُّ مَنْ یُحِبُّهُ» [خدایا من او را دوست دارم پس تو او و هر کس او را دوست دارد، دوست بدار].

و او یکی از دو نوه پیامبر است که جدشان (ع) آن دو را بر دوش خود می گذاشت و می فرمود: «من أحبَّهما فقد أحبَّنی، ومن أبغضهما فقد أبغضنی» [هر که این دو را دوست بدارد همانا مرا دوست داشته است، و هر که با آن دو دشمنی کند با من دشمنی کرده است].

و او یکی از دو نفری است که رسول خدا دست آن دو را گرفت و فرمود: «من أحبني وأحب هذين وأباهما وأمهما كان معي في درجتي يوم القيامة» [هر کس من و این دو، و پدر و مادر این دو، را دوست بدارد در روز قیامت با من و در درجه من است]. و او یکی از دو فرزند رسول خدا بود که می فرمود: «الحسن والحسين ابناي من أحبهما أحبني، ومن أحبني أحبّه الله، ومن أحبّه الله أدخله الجنة، ومن أبغضهما أبغضني ومن أبغضني أبغضه الله، ومن أبغضه الله أدخله النار» [حسن و حسین دو فرزند من هستند، هر که آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر که مرا دوست بدارد خدا او را دوست دارد، و هر کس که محبوب خدا باشد خدا او را داخل بهشت می کند، و هر که با آن دو دشمنی کند با من دشمنی کرده، و هر که با من دشمنی کند خدا او را دشمن می دارد و هر که را خدا دشمن بدارد داخل در جهنم می کند].

این است امام حسن مجتبیٰ (ع). و اما معاویه، فرزند هند جگر خوار، صاحب آن صفحه سیاهی است که برایت گفته شد^(۱). و اما جنایات معاویه بر این امام مطهر مشهور است، و تاریخ، از آن جنایات صفحاتی با نمای زشت و سرتا پا سیاهی و تاریکی را حفظ کرده است؛ پس او کسی است که با آن حضرت دشمنی و جنگ کرد، و حق او که با نص پیامبر و به دلیل شایستگی او، برای آن حضرت ثابت شده بود، را گرفت، و به پیمانهایی که در هنگام کنار آمدن امام (ع) با او به وسیله صلح متعهد شده بود، خیانت کرد، صلحی که برای حفظ خون شیعیان، و حفظ کرامت اهل بیت خود، و حفظ شرف خود که شرف دین بود، انجام داد. و نیز به جهت برحذر بودن از آنچه که معاویه به آن نظر داشت و بدان چشم دوخته بود، و امام (ع) با علم وسیع خود آن را می دانست و آن اینکه: این یاغی سرکش کسی نیست که اگر بر آن حضرت مسلط شود او را بکشد، بلکه او را زنده می گذارد تا بر او منت نهد سپس او

را آزاد می‌گذارد در حالی که در بین دندانه‌ها و چنگالهای معاویه باشد، و با این کار با آنچه در روز فتح مکه برای وی و پیشینیانش که طاغوت‌های قریش بودند اتفاق افتاد، مقابله کند، چرا که در آن روزگار رسول خدا مالک آنها، و آنها برده او شدند، سپس حضرت بر آنها منت گذاشت و آزادشان کرد و از این رو «طلاق» [آزاد شدگان] نامیده شدند، و این کار، ننگی بر آنها تا پایان روزگار شد. و سیاستمدار اُمویان خوش داشت که این ننگ و عار را به دروغ به بنی هاشم بچسباند، اما ناکام ماند و موفق نشد، و با این صلح آنچه اندیشیده بود پنبه شد؛ چرا که از نتایج این صلح باقیماندن شرف و بزرگی بیت هاشمی، و دفع ننگ و عار از آنها، و نتایج مهم دیگر بود و هر یک از این نتیجه‌ها امام را ملزم می‌کرد که در هر حالی متعهد به صلح باشد، اگر چه معاویه در عهد‌ها و پیمانهایش خیانت کرد و حيله و نیرنگ به کار برد؛ چون با امام پیمان بست که بر منابر مسلمانان به پدرش دشنام ندهد، در حالی که دشنام داد و آن را به عنوان سنتی تبعیت شده در همه جوامع اسلامی قرار داد.

و پیمان بست که متعرض شیعیان پدر طاهرش نشود و به آنها بدی نکند، در حالی که آنها را کشت، و در همه شهرها و در زیر هر سنگ و گلی آنها را جست و جو کرد و در همه نواحی و جوانب ترس را بر آنها مسلط نمود به گونه‌ای که اگر به شیعه‌ای تهمت یهودیت زده می‌شد سالم‌تر می‌ماند از اینکه منتسب به ابو تراب سلام الله علیه باشد.

و پیمان بست که پس از خود خلیفه‌ای تعیین نکند، و به آن حضرت سلام الله علیه نوشت: «إِنَّ أَنْتَ أَعْرَضْتَ عَمَّا أَنْتَ فِيهِ وَبَايَعْتَنِي وَفَيْتَ لَكَ بِمَا وَعَدْتَ، وَأَجْرَبْتَ لَكَ مَا شَرَطْتَ، وَأَكُونُ فِي ذَلِكَ كَمَا قَالَ أَعَشَى بَنِي قَيْسٍ:

وَإِنْ أَحَدٌ أَسَدَى إِلَيْكَ أَمَانَةً فَأَوْفَ بِهَا تَدْعَى إِذَا مَتَّ وَافِيَا

وَلَا تَحْسَدُ الْمَوْلَى إِذَا كَانَ ذَا غَنَى وَلَا تَجْفَهُ إِنْ كَانَ فِي الْمَالِ فَانِيَا

ثُمَّ الْخِلَافَةَ لَكَ مِنْ بَعْدِي، فَأَنْتَ أَوْلَى النَّاسِ بِهَا»^(۱) [اگر از جنگ با من دست برداری و بیعت کنی، به آنچه وعده می‌دهم وفا می‌کنم، و به آنچه شرط می‌کنم عمل می‌کنم، و آنچنان می‌شوم که اعشی بن قیس گفت: «و اگر کسی امانتی به تو داد به امانت وفا کن تا وقتی مُردی وفادار خوانده شوی. و به دوست خود اگر ثروتمند است حسد موز، و اگر فانی در مال و فقیر است از او دوری نکن». سپس بعد از من، خلافت از آن توست و تو سزاوارترین مردم به خلافت هستی].

و با این حال توله خود، آن لاابالی بی شرم و حیا را پس از اینکه امام حسن علیه السلام را کشت تا موقعیت آماده شود، خلیفه و جانشین خویش قرار داد. و چون صلح کردند امام حسن نامه‌ای به این صورت به معاویه نوشتند:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا مَا صَالِحُ عَلَيْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا مَعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ. صَالِحُهُ عَلَى أَنْ يَسَلَّمَ إِلَيْهِ وَلَايَةَ الْمُسْلِمِينَ، عَلَى أَنْ يَعْمَلَ فِيهَا بَكْتَابُ اللَّهِ تَعَالَى وَسُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ وَسِيرَةُ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، وَلَيْسَ لِمَعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ أَنْ يَعْهَدَ إِلَى أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ عَهْدًا، بَلْ يَكُونُ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِهِ شُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، وَعَلَى أَنَّ النَّاسَ آمَنُونَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ أَرْضِ اللَّهِ تَعَالَى فِي شَامِهِمْ وَعِرَاقِهِمْ وَحِجَازِهِمْ وَيَمَنِهِمْ، وَعَلَى أَنَّ أَصْحَابَ عَلِيٍّ وَشِيعَتَهُ آمَنُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ وَنَسَائِهِمْ وَأَوْلَادِهِمْ حَيْثُ كَانُوا، وَعَلَى مَعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ بِذَلِكَ عَهْدُ اللَّهِ وَمِيثَاقُهُ، وَأَنْ لَا يَبْتَغِيَ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَلَا لِأَخِيهِ الْحُسَيْنِ وَلَا لِأَحَدٍ مِنْ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَائِلَةً سَرًّا وَجَهْرًا، وَلَا يَخِيفُ أَحَدًا مِنْهُمْ فِي أَفْقٍ مِنَ الْأَفَاقِ، أَشْهَدُ عَلَيْهِ فَلَانُ بْنُ فَلَانَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»^(۲) [به نام خداوند بخشنده مهربان، این، صلح نامه حسن بن علی رضی الله عنهما و معاویه بن ابوسفیان است: با او صلح کرد بر اینکه سرپرستی مسلمانان را به او واگذارد، و او به کتاب خدای تعالی و سنت رسول خدا

۱- شرح ابن ابی الحدید ۴: ۱۳ [۳۷/۱۶، نامه ۳۱].

۲- الصواعق، ابن حجر: ۸۱ [ص ۱۳۶].

و سیره خلفای راشد هدایت شده عمل کند، و معاویه بن ابوسفیان نباید پس از خود کسی را خلیفه قرار دهد، بلکه پس از او این امر به شکل شورا بین مسلمانان خواهد بود، (و با او صلح می‌کند) بر اینکه مردم در هر کجا هستند در شام و عراق و حجاز و یمن در امان باشند، و بر اینکه اصحاب و شیعیان علی هر کجا هستند بر مال و جان و زنان و فرزندان ایشان ایمن باشند، و عهد و میثاق الهی در این باره بر عهده معاویه است، و بر اینکه علیه حسن بن علی و برادرش حسین و هیچ یک از خاندان رسول خدا به صورت پنهان و آشکار در پی فتنه‌ای نباشد، و هیچ یک از آنها را در هیچ کجا نترساند، فلان بن فلان علیه او گواهی داد، و شاهد بودن خدا کافی است].

پس چون حکومتش استقرار یافت و وارد کوفه شد و برای اهالی آن خطبه خواند گفت: «یا اهل الکوفة! اتراني قاتلتکم علی الصلاة والزکاة والحج، وقد علمتُ انکم تصلون وتزکون وتحجون؟ ولكنني قاتلتکم لأنأمر علیکم وعلی رقابکم - إلی أن قال -: وکل شرط شرطه فتحت قدمي هاتين» [ای اهل کوفه! شما پنداشتید من به خاطر نماز و زکات و حج با شما جنگیدم؟ من خودم می‌دانستم که شما نماز می‌خوانید و زکات می‌دهید و حج بجا می‌آورید، بلکه من با شما به این دلیل جنگیدم که خلیفه شما بشوم و بر گردنهایتان سوار شوم - تا اینکه گفت -: تمام شرطهایی که (در معاهده) پذیرفتم، زیر پا خواهم گذارد].

و ابواسحاق سبیعی نوشته است: «إن معاوية قال في خطبته بالنخيلة: ألا إن كل شيء أعطيته الحسن بن علي تحت قدمي هاتين لا أفي به»^(۱) [معاویه در خطبه‌اش در نخيله گفت: همانا هر پیمانی که به حسن بن علی داده‌ام زیر پا خواهم گذارد و به آن وفا نمی‌کنم]. ابواسحاق می‌گوید: «وكان والله غداراً» [به خدا سوگند! معاویه بسیار پیمان شکن بود].

و معاویه دشمن‌ترین دشمنان سبط پیامبر امام حسن (ع) - به فدایش شوم -

۱- شرح ابن أبي الحديد ۴: ۱۶ [۴۶/۱۶، نامه ۳۱].

بود، و عهد و پیمان او را شکست و به او خیانت کرد، و امر او را کوچک و پست شمرد در حالی که او امامی بزر بود، و پیوند خویشاوندی خود با او را قطع نمود، و درباره او مراعات جدش پیامبر بزر، و پدرش وصی مقدم، و مادرش صدیقه طاهره را نکرد، و مراعات خود او را که از همه جهت با فضیلتها و احسانها پوشیده شده بود، را نمود، و درباره او به عهد و پیمان اسلام و حرمت صحابی بودن و مقتضای خویشاوندی و تصریحات رسول خدا توجه نکرد. و سوگند به حق! اگر به قطع رحم و دشمنی و جنگ با او مأمور بود، نمی توانست بیش از آنچه انجام داده و سنگینی آن را به دوش کشیده، و به گناه آن گرفتار شده، انجام دهد؛ همانا در قنوت نمازهایی که علی را لعن می کرد، حسن را نیز لعن می کرد؛ ابوالفرج نوشته است: «ابوعبید محمد بن احمد، از فضل بن حسن مصری، از یحیی بن معین، از ابوحفص لبان، از عبد الرحمن بن شریک، از اسماعیل بن ابو خالد، از حبیب بن ابوثابت نقل کرده است: معاویه وقتی داخل کوفه شد خطبه خواند در حالی که حسن و حسین پای منبر نشسته بودند پس نام علی را برد و او را دشنام داد، سپس حسن را دشنام داد پس حسین بلند شد تا او را باز دارد ولی حسن با دستش او را گرفت و نشانید سپس خود او برخاست و گفت: «أَيُّهَا الذَّاكِرُ عَلِيًّا! أَنَا الْحَسَنُ وَأَبِي عَلِيٍّ، وَأَنْتَ مُعَاوِيَةُ وَأَبُوكَ صَخْر، وَأُمِّي فَاطِمَةُ وَأُمُّكَ هِنْد، وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَجَدُّكَ عَتَبَةُ بْنُ رَبِيعَةَ، وَجَدَّتِي خَدِيجَةُ وَجَدَّتُكَ قَتِيلَةُ؛ فَلَعَنَ اللَّهُ أَخْمَلْنَا ذِكْرًا، وَأَلْمَنَّا حَسَبًا، وَشَرَّنَا قَدِيمًا وَحَدِيثًا، وَأَقْدَمْنَا كُفْرًا وَنِفَاقًا» [ای کسی که علی را نام بردی! من حسن و پدرم علی است، و تو معاویه هستی و پدرت صخر، و مادر من فاطمه و مادر تو هند، و جد من رسول خدا و جد تو عتبه بن ربیع، و جد من خدیجه و جد تو قتيله است؛ پس خدا ناشناس ترین و گمنام ترین از ما، و پست ترین از ما از لحاظ حسب و نسب، و شرورترین و بدترین ما در قدیم و جدید، و بیش قدمترین ما در کفر و نفاق را لعنت کند].

پس گروهی از اهل مسجد آمین گفتند. فضل می گوید: یحیی بن معین نوشته است: و من نیز آمین می گویم. ابوالفرج می گوید: ابو عبید نوشته است که فضل گفت: و من نیز آمین می گویم. و علی بن حسین اصفهانی می گوید: آمین. و می گویم: و عبدالحمید بن ابی الحدید مصنف این کتاب می گوید: آمین^(۱).

امینی می گوید: و من نیز آمین می گویم [مترجم کتاب می گوید: من و همکاران نیز آمین می گویم].

و آخرین تیری که تیردان پیمان شکنی این مرد پرتاب کرد این بود که با دسیسه، سمی کشنده به امام داد، و امام با شهادت و رنگ پریده خدا را ملاقات نمود در حالی که آن سمّ احشاء او (اعضاء درون بدن: دل، جگر، شش، کلیه و...) را تکه تکه کرده بود.

ابن سعد در «طبقات» نوشته است^(۲):

«سمّه معاویه مراراً؛ لأنه كان يقدم عليه الشام هو وأخوه الحسين» [معاویه بارها او را مسموم کرد؛ زیرا او و برادرش حسین، شام را علیه او می شوراندند].

و واقدی نوشته است:

«إنه سُقي سماً ثم أفلت، ثم سُقي فأفلت، ثم كانت الآخرة توفي فيها، فلما حضرته الوفاة قال الطبيب وهو يختلف إليه: هذا رجلٌ قطع السمّ أمعاءه؛ فقال الحسين: «يا أبا محمد! أخبرني من سقاك؟». قال: «وليم يا أخي؟». قال: «أقتله والله قبل أن أدفئك، وإن لا أقدر عليه أو يكون بأرض أتكلّف الشخوص إليه». فقال: «يا أخي إنما هذه الدنيا ليالٍ فانية، دعه حتى ألتقي أنا

۱- شرح ابن أبي الحدید ۴: ۱۶ [۴۶/۱۶-۴۷، نامه ۳۱].

۲- تتمیم طبقات ابن سعد [۳۵۲/۱، ح ۳۱۵].

وهو عند الله، وأبى أن يسميه». وقد سمعتُ بعض من يقول: كان معاوية قد تَلَطَّفَ لبعض خدمه أن يسقيه سَمًّا^(۱) [سمی به آن حضرت داده شد سپس نجات یافت، سپس سمی داده شد و نجات یافت، سپس در مرتبه سوم وفات کرد، و چون مرگش نزدیک شد طبیب که نزد او آمده بود گفت: این، مردی است که سمِ رودهایش را تکه تکه کرده است، پس حسین گفت: «ای ابومحمّد! به من خبر بده چه کسی به تو سم داد؟» گفت: «برادرم برای چه؟» گفت: «به خدا سوگند! قاتل تو را قبل از دفن تو خواهم کشت، هر چند بر او قدرت نداشته باشم یا در سرزمینی باشد که رفتن به سوی او برایم سخت باشد». پس فرمود: «ای برادر! این دنیا شبیهایی فانی است، او را واگذار تا من او را نزد خدا ملاقات کنم، و از نام بردن او خودداری کرد. و من از برخی شنیده‌ام که: معاویه با حيله از برخی خدمتکاران آن حضرت خواست به او سم دهند».

و گفته شده: همسرش جعدہ دختر اشعث بن قیس کندی به او سم داد، و معاویه او را فریب داد که اگر در کشتن حسن حيله‌ای به کار ببری صد هزار درهم برایت می‌فرستم و تو را به ازدواج یزید درمی‌آورم؛ و این موجب شد که آن حضرت را مسموم کند؛ و چون حسن وفات نمود معاویه مال را به او داد و پیغام فرستاد: «إنا نحَبُّ حياةَ يزيد ولولا ذلك لوفينا لك بتزويجه» [ما زندگی یزید را دوست داریم و اگر چنین نبود درباره ازدواج با وی به قول خود وفا می‌کردیم].

و گفته شده: امام حسن علیه السلام هنگام مرگش فرمود: «لقد حاقت شربته، وبلغ أُمِّيته، والله ما وفی بما وعد، ولا صدق فيما قال» [همانا شربتش کارگر افتاد و به آرزویش رسید، به خدا سوگند! به آنچه وعده داد وفا نکرد و در آنچه گفت راستگو نبود].

و نوشته است: حصین بن منذر رقاشی می‌گوید: «والله ما وفی معاوية للحسن

۱- تاریخ ابن کثیر ۸: ۴۳ [۴۷/۸، حوادث سال ۴۹هـ].

بشيء مما أعطاه؛ قَتَلَ حُجْرًا وَأَصْحَابَ حُجْرٍ، وَبَايَعَ لَابَنَهُ يَزِيدَ، وَسَمَّاهُ الْحَسْنَ»^(۱) [به خدا سوگند! معاویه به هیچ یک از پیمان‌هایی که به حسن داد وفا نکرد؛ حُجْر و یاران او را کشت، برای پسرش یزید بیعت گرفت، و حسن را مسموم کرد].

و زمخشری در «ربیع الأبرار»^(۲) در باب هشتاد و یکم می‌نویسد:

معاویه برای جعده دختر اشعث، همسر [امام] حسن صد هزار درهم قرار داد تا او را مسموم نمود، و دو ماه زنده بود، تشتی از خون از جلوی او برداشته می‌شد و می‌گفت: «سُقِيتَ السَّمَّ مَرَارًا مَا أَصَابَنِي فِيهَا مَا أَصَابَنِي فِي هَذِهِ الْمَرَّةِ، لَقَدْ لَفِظْتَ كِبْدِي» [بارها به من زهر دادند ولی در هیچ کدام مثل این بار صدمه ندیدم، (دیگر) جگرم پاره پاره شده است].

معاویه وجود سبط رسول خدا امام حسن را مانع لغزاندن‌های در راه آرزوی ناپاکش یعنی بیعت یزید می‌دید، و خود را از دو ناحیه در خطر می‌دید: از طرفی در عهدنامه صلح با حضرت عهد کرده بود کسی را خلیفه خود نکند، و از طرف دیگر ابو محمد زکی امام حسن مردی شایسته بود و مردم او را قبول داشتند؛ لذا با مسموم کردن امام، خود را از این مهلکه نجات داد، و چون خبر وفات آن حضرت را شنید اظهار خوشحالی و سرور نمود و با همراهان خود سجده [شکر] به جا آورد.

و در «حیة الحیوان»^(۳) و «تاریخ الخمیس»^(۴) آمده است: ابن خلکان^(۵) نوشته است:

چون [امام] حسن مریض شد مروان بن حکم به معاویه در این باره نامه نوشت، و معاویه به او نوشت: خبر حسن را برای من بفرست، و چون خبر

۱- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید ۷: ۴ [۱۶/۱۷، نامه ۳۱].

۲- ربیع الأبرار [۲۰۸/۴]. ۳- حیاة الحیوان ۱: ۵۸ [۸۳/۱-۸۴].

۴- تاریخ الخمیس ۲: ۲۹۴؛ و در چاپی دیگر: ۳۲۸.

۵- وفیات الأعیان [۶۶/۲-۶۷].

وفات او به معاویه رسید صدای تکبیری از کاخ خضراء بلند شد که اهل شام به خاطر آن تکبیر گفتند. پس فاخته دختر قریظه به معاویه گفت: خدا چشمت را روشن کند برای چه تکبیر گفتی؟ گفت: حسن وفات کرد. فاخته گفت: «أَعْلَى مَوْتَ ابْنِ فَاطِمَةَ تَكْبِيرٌ؟» [آیا بر وفات فرزند فاطمه تکبیر می‌گویی؟]. معاویه پاسخ داد: «مَا كَبَّرْتُ شِمَاتَةً بِمَوْتِهِ، وَلَكِنْ اسْتَرَحَ قَلْبِي»^(۱) [به خاطر شادی کردن در مرگ او تکبیر نگفتم، ولیکن قلب من راحت شد]. و ابن عباس بر او وارد شد، معاویه گفت: ای پسر عباس آیا می‌دانی در اهل بیت تو چه روی داد؟ گفت: نمی‌دانم چه روی داده است لکن تو را خوشحال می‌بینم و صدای تکبیرت به من رسیده است. معاویه گفت: حسن وفات نمود. ابن عباس گفت: «رَحِمَ اللَّهُ أَبَا مُحَمَّدٍ - ثَلَاثًا - وَاللَّهِ يَا مُعَاوِيَةُ! لَا تَسُدُّ حَفْرَتَهُ حَفْرَتَكَ، وَلَا يَزِيدَ عَمْرَهُ فِي عَمْرِكَ، وَلَئِنْ كُنَّا أَصْبَنًا بِالْحَسَنِ فَلَقَدْ أَصْبَنَّا بِإِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ، فَجَبَرَ اللَّهُ تِلْكَ الصَّدْعَةَ، وَسَكَنَ تِلْكَ الْعَبْرَةَ، وَكَانَ الْخَلْفَ عَلَيْنَا مِنْ بَعْدِهِ» [خدا ابومحمد را رحمت کند - سه بار این جمله را تکرار کرد - به خدا سوگند ای معاویه! قبر او قبر تو را پر نمی‌کند، و عمر او عمر تو را زیاد نمی‌کند، و اگر مصیبت حسن بر ما وارد شد همانا مصیبت امام متقیان و خاتم پیامبران بر ما وارد شده است، پس خداوند این شکاف را پر کند، و این اشک را تسکین دهد، و پس از او جانشین او بر ما باشد].

و پسر هند پیش از سبط پیامبر خدا امام حسن علیه السلام با مر امام امیرالمؤمنین علیه السلام خوشحال و مسرور شده بود.

و برای جلب رضایت معاویه مانع شدند که امام حسین نوه پیامبر، وصیت امام زکریا امام حسن علیه السلام را عملی کند و او را در حجره پدرش که مال او بود

۱- تا این جا را از مخسری در ربیع الأبرار [۲۰۹/۴] در باب ۸۱، و بدخشی در نزل الأبرار [ص ۱۴۷-۱۴۸] نیز ذکر کرده‌اند.

دفن کند، در حالی که او سزاوارترین فرد برای دفن در آنجا بود.

ابن عساکر نوشته است^(۱):

«قال مروان: «ما كنت لأدع ابن أبي تراب يدفن مع رسول الله، وقد دفن عثمان بالبقيع». ومروان يومئذ معزولٌ يريد أن يرضي معاوية بذلك، فلم يزل عدوًّا لبني هاشم حتى مات» [مروان گفت: «من نمی‌گذارم فرزند ابوتراب در کنار رسول خدا (ص) دفن شود در حالی که عثمان در بقیع دفن شده است. و مروان در آن روز عزل شده بود و بدین وسیله می‌خواست معاویه را راضی کند، و پیوسته دشمن بنی هاشم بود تا اینکه مُرد]. و مروان درباره اهل بیت عصمت و قداست انتظار مصیبت‌ها و بلاها را می‌کشید و فرصتها را برای اذیت و آزار آنها مغتنم می‌شمرد. ابن عساکر در تاریخ خود می‌نویسد^(۲):

مروان نگذاشت که امام حسن در حجره رسول خدا (ص) دفن شود، و گفت: من نمی‌گذارم فرزند ابوتراب با رسول خدا دفن شود در حالی که عثمان در بقیع دفن شده است. و مروان در آن روز عزل شده بود و می‌خواست با این کار معاویه را راضی کند؛ پس پیوسته دشمن بنی هاشم بود تا مُرد.

ابن بعجة می‌گوید: «أول داء دخل على العرب قتل الحسن سبط النبي (ص) وادعاء زياد»^(۳) [اولین مصیبتی که بر عرب نازل شد کشتن سبط پیامبر حسن (ص)^(۴)، و ادعای زیاد بود (یعنی اینکه معاویه زیاد را به ابوسفیان ملحق کرد و ادعا کرد فرزند اوست)]. این چه خلیفه‌ای است که رضایت او با اذیت کردنِ عترت رسول خدا

۱- تاریخ مدینه دمشق ۴: ۲۲۶ [۲۸۷/۱۳ و ۲۸۸، شماره ۱۳۸۳]؛ و در مختصر تاریخ دمشق [۴۲/۷]؛ و نیز نگاه کن: البداية والنهاية، ابن کثیر [۴۸/۸، حوادث سال ۴۹ هـ].

۲- تاریخ مدینه دمشق ۴: ۲۷ [۲۸۷/۱۳]؛ و مختصر تاریخ دمشق [۴۱/۷].

۳- تاریخ ابن عساکر ۵: ۴۱۲ [۱۷۹/۱۹، شماره ۲۳۰۹]؛ و در مختصر تاریخ دمشق [۷۸/۹]؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی: ۱۳۱ [ص ۱۸۲]؛ الأوائل، سیوطی: ۵۱.

۴- [در کتاب تاریخ مدینه دمشق و مختصر آن به جای «حسن»، «حسین» آمده است].

جلب می‌شود؟! و چه کسی نسبت به دفن شدن در آن حجره شریفه از امام پاک، سبط رسول خدا امام حسن علیه السلام سزاوارتر است؟! و به حکم کدام کتاب یا سنت و به کدامین حقّ ثابتی عثمان می‌توانست در آن جا دفن شود؟!

این نمونه‌هایی از جنایات معاویه بر ریحانه پیامبر علیه السلام است، و شاید تاریخ چند برابر آن را فراموش کرده باشد. و آیا کسی هست که از پسر حرب بپرسد سبط پیامبر خدا امام مجتبی سلام الله علیه چه گناهی انجام داده بود که به خاطر آن مستحقّ این بلاها و مصیبت‌ها شد؟! و آیا فرزند هند جگرخوار چیزی در جواب دارد؟! غیر از اینکه آن حضرت علیه السلام نوه محمد صلی الله علیه و آله بود که دین پدران معاویه را تعطیل کرد، و معاویه از روی اجبار از آن دین دست کشید، و تنها از روی ترس مسلمان شد، و غیر از اینکه آن حضرت فرزند علی علیه السلام بود که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله خلیفه خدا در زمین بود، و او همان بود که نیاکانِ مشرکِ وی را با شمشیر کشت و مادران خاندانِ اموی را عزادارِ توله‌هایشان کرد.

و اندوه معاویه بر آن فرومایگان تمام نشد مگر اینکه با انواع اذیت‌ها بر امام مجتبی دلش خنک شد تا اینکه او را با سمّ کشنده کشت، و از خوشحالی نتوانست خود را کنترل کند تا اینکه با شنیدن خبر وفات او اظهار شادمانی کرد و سجده شکر بجا آورد! و من نمی‌دانم آیا برای بت لات سجده کرد یا برای خدای سبحان؟! و زبان حالش همان شعری بود که پسر فاسد و حرامزاده‌اش یزید آشکارا خواند:

قد قتلْتُ القِزَمَ من ساداتهم	وعدلنا میل بدرٍ فاعتدلْ
لیت أشیاخی ببدرٍ شهدوا	جَزَعُ الخَزرجِ من وقع الأسْلُ ^(۱)
لعبت هاشمٌ بالمُلکِ فلا	خبرٌ جاء ولا وحيٌ نزلْ

۱- [این بیت را عبدالله بن زبیری در جنگِ اُحد سروده است و یزید لعنه الله در روز به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام به آن تمثّل کرده است] أنساب الأشراف، بلاذری ۴: ۴۲ [۵]

[همانا ما بزرگان آنها را کشتم و انتقام جنگ بدر را از آنها گرفتیم و اکنون در کشته‌های بدر با آنان برابر و همسنگ شدیم. ای کاش بزرگان من که در جنگ بدر حضور داشتند، اکنون بودند و ناله و فریاد خرج را از ضربه نيزه‌ها می‌شنیدند. خاندان هاشم با پادشاهی بازی کردند، نه خبری وجود دارد و نه وحیی نازل شده است].

و غیر از اینکه آن حضرت پاره تن فاطمه زهرا صدیقه طاهره و محبوبه رسول خدا (ص) بود، و از حضرت زهرا نسل پیامبر منتشر می‌شد، ذریه‌ای که دنیا را با حَسَب و نَسَبِ نورانی، و بزرگی و شرافت بلند، و دین حنیف، پر نور و روشن ساخته‌اند، و همه اینها با خواسته‌های معاویه در تضاد بود، و آیات و بیم دهنده‌ها برای او فایده‌ای نداشت.

و در قرآن حکیم آمده است: ﴿سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴾^(۱) [به‌زودی کسانی را که در روی زمین بناحق تکبر می‌ورزند، از (ایمان به) آیات خود، منصرف می‌سازم. آنها چنانند که اگر هرآیه و نشانه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند؛ اگر راه هدایت را ببینند، آن را راه خود انتخاب نمی‌کنند؛ و اگر طریق گمراهی را ببینند، آن را راه خود انتخاب می‌کنند. (همه اینها) به‌خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند].

این چه حالتی در گذشتگان بوده است که مستی شهوت، آنها را فریب داده و ندای هوی و هوس آنها را به هلاکت انداخت، و درباره هیچ مؤمنی عهد و پیمان و امان و حرمتی را مراعات ننمودند و هیچ ظلم و تجاوزی را فرو گذار نکردند.

از این رو خالد را می‌بینی که شخصیتی چون مالک را می‌کشد و آن

معصیت‌ها را انجام می‌دهد به خاطر کامیابی از همسرش امّ تمیم. و دیگری را می‌بینی که به خاطر شهوت کامیابی از قطام، سید عترت امیر المؤمنین علیه السلام را می‌کشد. و دیگری^(۱) را می‌بینی که بر گروهی از قبیله بنی اسد می‌تازد، و زنی زیبا روی را می‌گیرد و یارانش آن زن را به او می‌بخشند و با او زنا می‌کند، سپس داستان را برای خالد ذکر می‌کند و او می‌گوید: آن را به تو بخشیدم - گویا این سربازان جمع شده بودند برای زنا کردن و شکستن حرمت ناموس مردان آزاد - پس خالد ماجرا را برای عمر نوشت و او پاسخ داد: سنگسارش کنند^(۲).

و این یزید بن معاویه است که دسیسه و نیرنگ به کار می‌برد و برای همسر امام حسن زکی علیه السلام ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله، سمّ کشنده‌ای می‌فرستد تا او را بکشد و بعداً با او ازدواج کند^(۳)، و یا این کار را معاویه به خاطر هدفی که داشت انجام داد، چنانکه گذشت^(۴).

و پشت سر این ظالمین، گروهی هستند که دامن آنها را با عذرهای ساختگی و دروغین مانند تأویل و اجتهاد - و ای کاش این دو نبودند! - پاک می‌کنند و خداوند به آنچه قلب‌هایشان مخفی می‌کند یا آشکار می‌سازد عالم است؛ «وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»^(۵) [و اگر میان آنها داوری کنی، با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد].

بیعت گرفتن برای یزید یکی از جنایات چهار گانه معاویه^(۶):

یکی از جرایم و جنایات معاویه - که او تمام وجودش جنایت بود - آن

۱- وی ضرار بن ازورهم ردیف و شبیه خالد بن ولید در زنا کردن با زنان است.

۲- تاریخ ابن عساکر ۷: ۳۱ [۳۸۷/۲۴-۳۸۹، شماره ۲۹۳۱؛ مختصر تاریخ دمشق ۱۱/۱۵۴]؛

خزانة الأدب ۲: ۸ [۳۲۶/۳]؛ الإصابة ۲: ۲۰۹ [شماره ۴۱۷۲].

۳- تاریخ ابن عساکر ۴: ۲۲۶ [۲۸۴/۱۳، شماره ۱۳۸۳؛ مختصر تاریخ دمشق ۷/۳۹].

۴- [در ص ۱۰۹۷ از این کتاب]. ۵- مائده: ۴۲.

۶- ر. ک: سخن حسن بصری که به تازگی گذشت.

است که بر خلاف رضایت بزرگان دین، و به رغم نارضایتی مهاجر و انصار، و با وجود انکار باقیمانده بزرگان صحابه، با زور شمشیر و ارهاب و تهدید، در کنار برق مطامع دنیا برای شکم پرستان و شهوت رانان، برای پسرش یزید بیعت گرفت.

از زمانی که پادشاهی برای معاویه استقرار یافت و حکومت خبیث او ثابت گردید در اندیشه داشت که پسرش را ولیعهد خود گرداند و برایش بیعت بگیرد و در خاندانش حکومت پایدار اموی را تأسیس کند؛ از این رو پیوسته رضایت مردم را در طول هفت سال برای بیعت با یزید تربیت و رام می کرد، به نزدیکان عطا و دورستان را به خود نزدیک می کرد^(۱)، گاهی آن را مسکوت می گذاشت، و گاهی آن را ابراز می کرد، و بدین ترتیب راه را آماده می کرد و ناهمواریهای آن را هموار می ساخت (زمینه سازی می کرد و موانع را برطرف می نمود). و وقتی زیاد که مخالف این بیعت بود در سال (۵۳) مُرد، معاویه عهدنامه ای جعلی با زیاد را مطرح کرد و برای مردم خواند که در آن رسیدن حکومت به یزید پس از معاویه آمده بود، و از این راه می خواست بیعت گرفتن برای یزید را هموار سازد؛ آن گونه که مدائنی گفته است^(۲).

ابو عمر در «استیعاب» می نویسد^(۳):

«معاویه در زمان حیات حسن (ع) به بیعت برای یزید اشاره ای کرده بود و به آن گوشه ای زده بود، ولی آن را تا زمان رحلت حسن (ع) علنی نکرد و تصمیم بر عملی کردن آن نگرفت.

ابن کثیر در «البدایة والنهاية» می نویسد^(۴):

۱- العقد الفرید ۲: ۳۰۲ [۱۶۱/۴].

۲- العقد الفرید ۲: ۳۰۲ [۱۶۱/۴]؛ تاریخ طبری ۶: ۱۷۰ [۳۰۳/۵]، حوادث سال ۵۶ هـ.

۳- الاستیعاب ۱: ۱۴۲ [القسم الأول/ ۳۹۱، شماره ۵۵۵].

۴- البدایة والنهاية ۸: ۸۶، حوادث سال ۵۶ هـ.

در سال (۵۶) معاویه مردم را به بیعت با یزید به عنوان ولیعهد او فراخواند، ولی این تصمیم را پیش از آن در زمان حیات مغیره بن شعبه گرفته بود^(۱).

بیعت یزید در شام و کشتن امام حسن علیه السلام به خاطر آن:

پس از آنکه گروهها و جماعات به دستور معاویه از شهرهای گوناگون در دمشق گرد آمدند، و در میان آنها احنف بن قیس هم بود، معاویه ضحاک بن قیس فهری را فرا خواند و به او گفت: «إِذَا جَلَسْتُ عَلَى الْمَنْبَرِ وَفَرَعْتُ مِنْ بَعْضِ مَوْعِظَتِي وَكَلَامِي فَاسْتَأْذِنِي لِلْقِيَامِ، فَإِذَا أَدْنَيْتُ لَكَ فَاحْمَدُ اللَّهَ تَعَالَى وَاذْكُرْ يَزِيدَ، وَقُلْ فِيهِ الَّذِي يَحِقُّ لَهُ عَلَيْكَ مِنْ حَسَنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ، ثُمَّ ادْعُنِي إِلَى تَوَلِيَّتِهِ مِنْ بَعْدِي، فَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ وَأَجْمَعْتُ عَلَى تَوَلِيَّتِهِ، فَأَسْأَلُ اللَّهَ فِي ذَلِكَ وَفِي غَيْرِهِ الْخَيْرَ وَحَسَنَ الْقَضَاءِ» [وقتی من بر منبر رفتم و بخشی از مواعظ و سخنانم را بیان کردم تو از من برای سخن گفتن اجازه بگیر، وقتی اجازه دادم حمد خدا کن و یزید را یاد کن و درباره او مدح و ثنایی که حق او بر تو است را بیان کن و از من بخواه که او را پس از خودم خلیفه قرار دهم؛ زیرا من تصمیم بر ولیعهدی او گرفته‌ام و از خدا در آن و در غیر آن طلب خیر و قضایی نیک دارم].

سپس عبدالرحمن بن عثمان ثقفی، و عبدالله بن مسعدة فزاری، و ثور بن معن سلمی، و عبدالله بن عصام اشعری، را خواند و به آنها دستور داد همین که ضحاک حرفش تمام شد شما بلند شوید و حرف او را تصدیق کنید و او را به بیعت با یزید دعوت کنید.

آنگاه معاویه خطبه خواند و آنها طبق دستور او برای دعوت به بیعت یزید سخن گفتند....

سپس معاویه ضحاک را والی کوفه و عبدالرحمن را والی الجزیره قرار داد.

۱- مغیره در سال ۵۰مرد و در سال ۴۵ نزد معاویه آمد و از امارت استعفا داد، و همان سال فکر بیعت یزید با اشاره مغیره در ذهن معاویه خطور کرده و شکل گرفت.

در این هنگام احنف بن قیس ایستاد و گفت: ای امیر مؤمنان تو از همه ما نسبت به یزید در شب و روزش و باطن و ظاهرش و رفت و آمدش آگاه‌تری؛ پس اگر به عقیده تو یزید مورد رضای خدا و به صلاح امت است پس دیگر با مردم مشورت نکن، و اگر غیر این را می‌دانی پس او را مالک دنیا نکن در حالی که به سوی آخرت در حرکتی که در آن دنیا فقط کارهای نیک برایت می‌ماند، بدان که اگر یزید را بر حسن و حسین علیهما السلام مقدم کنی با آنکه می‌دانی آنها چه شخصیت‌هایی هستند و چه عقیده‌ای دارند، نزد خدا عذری نخواهی داشت ما فقط باید بگوییم: «سمعنا وأطعنا، غفرانك ربنا وإليك المصير»^(۱).

امینی می‌گوید: چون معاویه از همان آغاز که می‌خواست بیعت یزید را مطرح کند می‌دانست مادامی که حسن علیه السلام سبط گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله - که آن حضرت عهد و پیمان مؤکد داده بود که پس از معاویه حکومت برای او باشد و حق ندارد به احدی واگذار کند - در قید حیات باشد صالحان امت هرگز زیر بار این بیعت ننشین نخواهند رفت، لذا زمینه سازی کرد تا راهی را برای کشتن آن امام طاهر بیابد و آن عهد و پیمان را زیر پایش نهاد.

ابوالفرج می‌گوید^(۲):

معاویه تصمیم به گرفتن بیعت برای یزید گرفت و هیچ مانعی بزرگتر از حسن بن علی علیهما السلام و سعد بن ابی وقاص نداشت، لذا توطئه کرد و آن دو را مسموم نمود و به قتل رساند.

آری، حسین علیه السلام در حالی به ملاقات خدا رفت که قربانی این بیعت بود، چنانکه برادرش امام حسن علیه السلام به خاطر همین بیعت، مسموم از دنیا رفت. بیعت ملعونی که بلاهای بسیاری را بر امت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کرد؛ ویران شدن

۱- الإمامة والسياسة ۱: ۱۳۸-۱۴۲ [۱/۱۴۳-۱۴۸].

۲- مقاتل الطالبیین: ۲۹ [ص ۸۰].

کعبه^(۱)، و غارت کردن دارالهجرة (مدینه) در جنگ حرّه^(۲) را در پی داشت،

۱- [یزید ملعون سه سال حکومت کرد؛ در سال نخست اولاد پیامبر ﷺ را به شهادت رساند، در سال دوم به مدینه حمله کرد و واقعه حرّه را رقم زد، و در سال سوم کعبه را ویران کرد و آن را به آتش کشید، آنگاه که عبدالله بن زبیر در حجاز قیام کرد و افرادی با او بیعت کردند، و یزید آنها را در مکه محاصره کرد و در اثر پرتاب منجنیق کعبه ویران شد؛ نگاه کن: السیره الحلیّة ۱/ ۲۹۰].

۲- [«واقعه حرّه» را شیعه و سنی در کتابهای خود نقل کرده‌اند، این واقعه در بیست و هفتم ذی الحجه سال شصت و سوم هجری، دو ماه و نیم به مرگ یزید ملعون مانده، رخ داد. و اجمال ماجرا از این قرار است: چون ظلم و طغیان یزید و کارگزاران او، دنیا را فراگرفت و فسق و فجور او برای مردم آشکار گشت، و نیز پس از شهادت امام حسین ﷺ در سال شصت، جمعی از اهل مدینه به شام رفتند و با چشم خود دیدند که یزید لعین پیوسته مشغول شراب خواری، سگ بازی، قمار بازی، لهو و لعب و ساز و آواز است، و هنگام بازگشت، مردم مدینه را از این رفتار یزید آگاه ساختند، مردم مدینه کارگزار یزید، عثمان بن محمد بن ابی سفیان را با مروان بن حکم و دیگر اموی‌ها از مدینه بیرون کردند و آشکارا به نفرین و ناسزاگویی به یزید پرداختند و اظهار داشتند: کسی که قاتل اولاد رسول خدا ﷺ و نکاح کننده با محارم و تارک صلات و شارب خمر است، لیاقت خلافت ندارد؛ پس با عبدالله بن حنظله غسیل العلاء که بیعت کردند. چون این خبر به گوش یزید پلید رسید، مسلم بن عقبه مزی را که از او با عنوان «مجرم» و «مُسْرِف» یاد می‌کنند، با لشکر فراوان از شام به سوی مدینه گسیل داشت. لشکر به نزدیک مدینه رسید، در سنگستان مدینه که معروف به «حرّه واقم» است و یک میل با مسجد النبی فاصله دارد، با اهل مدینه جنگ شدیدی انجام دادند و بسیاری از مردم مدینه کشته شدند، و پیوسته مروان بن حکم لعین، مُسْرِف را بر کشتن مردم مدینه تحریک می‌کرد تا اینکه برای آنان تاب مقاومت نماند و به مدینه گریختند و به روضه نبوی پناه بردند ولی لشکر مسرف احترام روضه نبوی را نگه نداشتند و با اسبهای خود داخل روضه منوره شدند و به قدری از مردم کشتند که روضه و مسجد پر از خون شد و تا قبر مطهر خون رسید، و اسبهای آنها در روضه نبوی (مابین قبر پیامبر و منبر او که باغی از باغهای بهشت است) ادرار کردند و پشکل ریختند و به قدری از مردم مدینه کشت که مدائنی از زهری نقل کرده که هفتصد نفر از بزرگان قریش و انصار و مهاجر و موالی کشته شدند و از سایر مردمان غیر معروف از زن و مرد و کودک، و آزاد و

و دختران مهاجران و انصار را در معرض بلایی عظیم و بدبختی قرار داد، و از همه آنها فاجعه آمیزتر، واقعه کربلاست که دل اهل بیت پیامبر (ع) را خون کرد، و از خانه‌های رسالت صدای شیون همواره بلند است، و ناله‌ها بر پاست، و چشمها مجروح، و اشکها جاری است؛ «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَا جِعُونَ»^(۱)، «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»^(۲) [آنها که ستم کردند به زودی می‌دانند که بازگشتشان به کجاست].

۴ - ممانعت از دفن او ۷ با رسول خدا ۹

اجازه گرفتن خلیفه از عایشه:

از عمرو بن میمون نقل شده است: عمر بن خطاب به فرزندش عبدالله گفت: نزد ام المؤمنین عایشه برو و بگو: عمر سلام می‌رساند - و نگو: امیرالمؤمنین؛ چرا که من امروز امیر مؤمنان نیستم - و از شما اجازه می‌خواهد که در کنار پیامبر خدا و رفیقش ابوبکر به خاک سپرده شود. عبدالله نزد عایشه رفته سلام کرد و اجازه ورود خواست، وقتی که وارد شد دید عایشه نشسته و گریه می‌کند به او گفت: عمر خدمتتان سلام می‌رساند و از شما می‌خواهد که اجازه بدهید او را نزد پیامبر خدا و ابوبکر به خاک بسپارند.

عایشه گفت: آنجا را برای دفن خودم در نظر گرفته بودم ولی اکنون او را بر خود ترجیح می‌دهم. عبدالله برگشت. مردم وقتی او را دیدند گفتند: عبدالله دارد می‌آید، عمر گفت: مرا بلند کنید، مردی او را به خود تکیه داده و بلند کرد. عمر پرسید: چه خبر؟ عبدالله گفت: آنچه را که امیر المؤمنین می‌خواست اجازه داد. عمر گفت: «الحمد لله ما كان شيء أهدى إلي من ذلك المضجع؛ فإذا أنا قضيت فاحملوني وإن ردوني فردوني إلى مقابر المسلمين»^(۳) [الحمد لله، هیچ چیزی برای من مهم‌تر از این آرامگاه نبود؛ پس هر گاه من از دنیا رفتم جنازه‌ام را به سوی آن حمل کنید و اگر عایشه از نظرش برگشت و مانع

⇒ برده، ده هزار نفر کشته شدند؛ نگاه کن: منتهی الآمال ۸۳/۲-۸۵، باب ششم از ابواب تاریخ امام سجّاد (ع).
 ۱- بقره: ۱۵۶.
 ۲- شعراء: ۲۲۷.

۳- صحیح بخاری ۲: ۲۶۳؛ و ۵: ۲۲۶ [۴۶۹/۱] ح ۱۳۲۸؛ و ۳: ۱۳۵۵ ح ۳۴۹۷.

شد مرا به قبرستان مسلمانان برده در آنجا دفن نمایید].

امینی می‌گوید: ای کاش خلیفه دلیل اجازه‌اش از عایشه را برای ما بیان می‌کرد. آیا حجره پیامبر خدا ﷺ به عایشه به ارث رسیده و او مالک آن شده بود؟! و اگر چنین است پس این حدیث خیالی و ساختگی منسوب به پیامبر ﷺ چه می‌شود: «نحن معاشر الانبياء لانورث ما تركناه صدقه» [ما پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما بجا بماند صدقه است]؟! همان حدیثی که آنها با دست آویز قرار دادن آن، فدک را از صدیقه طاهره ﷺ غصب کردند، و ابوبکر، عایشه و سایر همسران پیامبر را که آمده بودند یک هشتم خود را بگیرند، محروم ساخت (۱).

و اگر عمر در آن هنگام فهمیده بود که این روایت صحیح نیست و از دیدگاه پیشین خود برگشته بود، پس چرا از ورثه دختر پیامبر ﷺ اجازه نگرفته است؛ زیرا اجازه گرفتن از آنان مقدم بر دیگران است؛ چرا که مالک حقیقی آنانند و عایشه فقط یک نهم از یک هشتم را ارث می‌برد؛ زیرا پیامبر هنگام رحلت دارای نه همسر بود و از این رو یک نهم از یک هشتم حجره مبارکه به عایشه می‌رسد و شاید سهم او از آن خانه یک و جب یا کمتر از دو و جب باشد و این مقدار، گنجایش بدن خلیفه را ندارد. و بر فرض که سهم دخترش حفصه هم به آن افزوده شود باز هم گنجایش جنازه او را ندارد. بنابراین تصرف در آن خانه شریف بدون اجازه مالکان آن که عثرت پاک پیامبر و مادران مؤمنان باشند، با قوانین شرع مقدس سازگاری ندارد.

چه بسا در اینجا خواننده، کلام ابن بطال را بخواند که می‌گوید:

عمر به این دلیل از عایشه اجازه گرفت که آنجا خانه او بود و او در آن حق داشت (۲).

و گمان کند عایشه در آن حجره حقی داشته و از این رو اجازه از او لازم بوده است. ولی باید دانست که عایشه تنها حق سکونت در آن خانه را داشته و خانه تنها به او منسوب بوده است، و این موجب مالکیت نمی‌شود.

۱- السيرة الحلیة ۳: ۳۹۰ [۳۶۱/۳]. ۲- فتح الباری ۳: ۲۰۰ [۶۶/۷].

ابن حجر در «فتح الباري»^(۱) می‌گوید:

برای اثبات اینکه عایشه مالک حجره بوده، به سکونت وی در خانه و ارث بردن وی، و به اجازه عمر از او برای خاکسپاری در آنجا، استدلال کرده‌اند. ولی این استدلال مردود است؛ چون حداکثر حقی که به سبب حق سکونت برای او ثابت می‌باشد حق منفعت است و حق منفعت قابل ارث بردن نیست (تا او بخواهد آن را به ابوبکر واگذار کند) و حکم همسران پیامبر حکم زنان صاحب عده است؛ زیرا آنان پس از پیامبر (ص) حق ازدواج ندارند. [و از این رو آنان مانند زنان در حال عده تنها حق سکونت در خانه شوهر را دارند].

پس أم المؤمنین همچون زنان صاحب عده، تنها حق سکونت در حجره پیامبر خدا (ص) را داشته و حق تصرفات مالکانه را نداشته است.

مصیبت بزرگ آن است که حفاظ بدون توجه به قانون عام اسلام در باب تصرف در اموال مردم، این اجازه گرفتن و دفن خلیفه در آنجا را از مناقب عمر شمرده‌اند! و من نمی‌دانم فرزندان پاک پیامبر، امام حسن - صلوات الله علیه - به کدام حق وصیت کرد که او را در آن حجره شریف به خاک سپارند؟!

آیا عایشه مانع دفن آن حضرت در آنجا شد؟! یا نه، او اجازه داد ولی از او اطاعت نکردند و «لا رأي لمن لا بطاع» [کسی که از او اطاعت نمی‌شود، نظر نمی‌دهد]؛ چرا که بنی امیه مسلح شده گفتند: ما نمی‌گذاریم او را در کنار پیامبر خدا (ص) دفن کنید و نزدیک بود که فتنه برپا شود^(۲)!

۱- فتح الباري ۷: ۵۳ [۶۶/۷].

۲- تاریخ ابن کثیر ۸: ۴۴ [۴/۸]، حوادث سال ۴۹ هـ.

سوم
برخی از سخنان امام حسن علیه السلام



امام حسن مجتبیٰ علیه السلام، یکی از راویان حدیث غدیر است:

«ابن عقده» در «کتاب الولاية»^(۱)، حدیث امام مجتبیٰ علیه السلام را با اسنادی که آورده، و نیز «جعابی» در «النخب» روایت کرده‌اند. «خوارزمی» هم ایشان را از راویان حدیث غدیر بر شمرده است^(۲).

احتجاج امام حسن علیه السلام سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله به حدیث غدیر، در سال (۴۱):

حافظ بزرگ ابو عباس بن عقده نقل کرده است: حسن بن علی علیه السلام چون تصمیم به صلح با معاویه گرفت، خطبه‌ای خواند و در آن پس از حمد و ثنای الهی و ذکر رسالت و نبوت جدش مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود: این امت از جدّم صلی الله علیه و آله شنیدند که می‌فرمود: «ما وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ، إِلَّا لَمْ يَزَلْ يَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيَّ مَا تَرَكَوهُ» [هیچ امتی کار خود را به کسی که دانایتر از او در میان آنها وجود دارد، نمی‌سپارد، مگر آنکه هماره پس‌رفت کرده و عقب می‌مانند تا آنکه (پشیمان شده) به سراغ شخص داناتری که رهایش کرده بودند، بروند]. و نیز شنیده‌اند که به پدرم می‌فرمود: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِيَّ بَعْدِي».

و نیز آنگاه که در غدیر خم دست پدرم را بالا برد، او را دیدند و از او

۱- [کتاب الولاية/ ۱۵۰].

۲- [وذهبی در کتاب الغدير، ح ۱۲۱، وصالحانی، و شهاب الدین ایچی در توضیح الدلائل / ق ۱۹۷/ب، وی را از صحابه‌ای که حدیث غدیر از آنها نقل شده، بر شمرده‌اند].

شنیدند که به آنها فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه، اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ والاه، وعادم عاده». سپس به آنان امر کرد که شاهدان به غایبان این حادثه را خبر دهند^(۱).

سخنان حضرت علیه معاویه:

۱- امام حسن (ع) خطاب به معاویه فرمود: «... و كنت يوم بدر، وأحد، والخندق، والمشاهد كلها تقاتل رسول الله (ص)، وقد علمت الفراش الذي وُلدت عليه»^(۲) [تو در بدر و احد و خندق و سایر جنگها با پیامبر در جنگ بودی، و دامنی که در آن متولد شده‌ای را می‌دانم...].

سبط بن جوزی در «تذکره الخواص»^(۳) می‌نویسد:

اصمعی و کلبی در کتاب مثالب نوشته‌اند: معنای سخن حسن (ع): «دامنی که در آن متولد شده‌ای را می‌دانم» این است که گفته می‌شود معاویه از چهار نفر از قریش زاده شده: عمار بن ولید بن مغیره مخزومی، مسافر ابن ابی عمرو، ابوسفیان، عباس بن عبدالمطلب، که اینان رفقای ابوسفیان و مظنون به ارتباط با هند هستند؛ زیرا عمار بن ولید از زیباترین مردان قریش بود، و کلبی درباره مسافر بن ابی عمرو می‌گوید: بیشتر مردم بر این باورند که معاویه از نطفه اوست؛ چون او عاشق هند بود، زمانی که هند به معاویه باردار شد، مسافر از ترس اینکه فاش نشود این فرزند از اوست به حیره فرار کرد و نزد پادشاه آنجا اقامت گزید تا آنکه ابوسفیان به حیره آمد و مسافر او را دید در حالی که از عشق هند مریض و لاغر شده بود و شکمش آب آورده بود^(۴)، مسافر اخبار اهل مکه را از ابوسفیان که گفته

۱- و نیز نگاه کن: ینابیع المودة: ۴۸۲ [۱۵۰/۳، باب ۹۰].

۲- نگاه کن: تذکره الخواص، سبط بن جوزی: ۲۰۰ و ۲۰۱ [ص ۱۱۵]؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ۱۰۲ [۲۸۷/۶، خطبة ۸۳].

۳- تذکره الخواص: ۱۱۶ [ص ۲۰۲].

۴- «سَقَى بَطْنَهُ»: اجتمع فيه السقي، و سَقَى أبی است که بخاطر بیماری در شکم ←

شده پس از رفتن مسافر از مکه با هند ازدواج کرده، پرسید، و ابوسفیان خبر ازدواج با هند را به او داد، و بیماری مسافر با شنیدن این خبر شدت گرفت و لاغرتر گشت، و او را به معالجه از طریق داغ نهادن توصیه کردند، پس حجام و کسی که از طریق داغ نهادن معالجه می‌کرد را حاضر کردند، و هنگامی که حجام بر او داغ می‌نهاد از حجام باد معده‌ای خارج شد و مسافر گفت: «قد يحق العير، والمكواة في النار»^(۱) [دراز گوش ضرطه می‌دهد، و آهنی که وسیله داغ نهادن است در آتش می‌باشد (الاغ وقتی آهن گداخته را که برای داغ نهادن بر او آماده می‌کنند، می‌بیند از ترس ضرطه می‌دهد)] که ضرب المثل شد. تا آنکه مسافر از عشق هند مُرد.

کلبی می‌گوید: هند بسیار شهوانی بود و به مردان سودانی خیلی مایل بود، زمانی که بچه سیاهی به دنیا می‌آورد او را می‌کشت. و همچنین می‌گوید: بین یزید بن معاویه و اسحاق بن طابه نزد معاویه در زمانی که خلیفه بود، جدالی لفظی پیش آمد، یزید گفت: برای تو خوب است که همه بنی حرب به بهشت بروند، اشاره داشت به اینکه مادر اسحاق با برخی از بنی حرب ارتباط داشته، اسحاق در پاسخش گفت: برای تو خوب است که همه بنی عباس به بهشت بروند، یزید مقصود او را نفهمید ولی معاویه دانست. پس از رفتن اسحاق معاویه به یزید گفت: چرا پیش از اینکه بدانی مردم درباره تو چه می‌گویند به ناسزاگویی می‌پردازی؟! یزید گفت: من با آن سخن می‌خواستم بر او عیب نهم. معاویه گفت: او نیز همین هدف را داشت. پرسید: چگونه؟ معاویه گفت: مگر نمی‌دانی که در جاهلیت برخی از قریش می‌پنداشتند که من از نطفه عباس هستم. پس حقیقت برای یزید

⇒ جمع می‌شود.

۱- ر. ک: مجمع الأمثال [۲/۴۸۰، شماره ۲۸۵۰].

آشکار شد و از سخنش پشیمان گشت^(۱).

شعبی می گوید: رسول خدا (ص) در فتح مکه به بخشی از همین مطلب به هند اشاره ای کردند؛ زمانی که هند پس از آنکه حضرت خونس را مباح دانسته بود، برای بیعت آمد، پرسید: «علی ما أبایعک؟! [بر چه چیزی با تو بیعت کنم؟!]. حضرت فرمود: «علی أن لا تزنی» [بر این شرط که زنا نکنی]. هند گفت: «و هل تزنی الحرّة؟! [مگر زن آزاده ای مثل من زنا می کند؟!]. پس حضرت او را شناخت و نگاهی به عمر کرد^(۲) و تبسم فرمود.

و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه»^(۳) می نویسد:
هند در مکه مشهور به زنا و فسق بود.

و زیاد بن ابیه در پاسخ معاویه که او را به خاطر مادرش سمیه سرزنش کرده بود، می نویسد: «وَأَمَّا تَعْبِيرُكَ لِي بِسُمِيَّةٍ فَإِنْ كُنْتُ ابْنُ سُمِيَّةٍ فَأَنْتَ ابْنُ جَمَاعَةٍ»^(۴) [اینکه مرا به مادرم سمیه سرزنش می کنی، اگر من فرزند سمیه ام تو فرزند یک گروه از مردم هستی].

۲- امام حسن (ع) سبط پیامبر در حضور معاویه و عمرو عاص و مروان بن حکم خطاب به زیاد فرمود: «وَمَا أَنْتَ يَا زِيَادُ وَ قَرِيشًا؟! لَا أَعْرِفُ لَكَ فِيهَا أَدِيمًا صَاحِبًا وَلَا فِرْعَا نَابِتًا، وَلَا قَدِيمًا ثَابِتًا، وَلَا مُنْتَبَأً كَرِيمًا، بَلْ كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا تَدَاوِلُهَا رِجَالُ

۱- «فَسَقَطَ بَيْنَ يَدَيِ يَزِيدَ»: در سورة اعراف آیه ۱۴۹ آمده است: ﴿وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا...﴾؛ و هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد، و دیدند گمراه شده اند... بیضاوی در تفسیر آیه گفته است: «أَيِ اشْتَدَّ نَدَمُهُمْ؛ فَإِنَّ النَّادِمَ الْمُتَحَسِّرَ يَعْصُرُ يَدَهُ غَمًّا فَتَصِيرُ يَدُهُ مَسْقُوطًا فِيهَا؛ تَفْسِيرُ بِيضَاوِي ۶۰/۳؛ بحار ۲۰۴/۱۳».

۲- [بر اساس برخی روایات، بین عمر و هند در جاهلیت روابطی بوده است و از این رو پیامبر به عمر نگاه کرده است؛ ر.ک: نور الثقلین ۳۰۹/۵؛ مستدرک الوسائل ۲۷۹/۱۴].

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱: ۱۱۱ [۳۶۶/۱، خطبه ۲۵].

۴- همان ۴: ۶۸ [۱۶/۱۸۳، نامه ۴۴].

قریش و فجار العرب؛ فلماً وُلِدَتْ لم تعرف لك العرب والدأ، فادعاك هذا - یعنی معاویه - بعد ممات آیه. ما لك افتخار. تکفیک سمیه ویکفینا رسول الله ﷺ، وابی علی بن ابی طالب سید المؤمنین الذي لم یرد علی عقبیه، وعمی حمزة سید الشهداء، وجعفر الطیار، وأنا وأخی سیدا شباب أهل الجنة^(۱) [ای زیاد تو کجا و قریش کجا؟! هیچ خویشاوندی صحیحی، و هیچ شاخه روینده‌ای از قریش، و هیچ پیشینه ثابتی، و ریشه و نژاد محترمی برای سراف ندارم، بلکه مادرت زناکاری بود که مردان قریش و زناکاران عرب او را دست به دست میان خود می‌چرخاندند، وقتی به دنیا آمدی عرب برای تو پدری نمی‌شناخت تا آنکه معاویه پس از فوت پدرش تو را برادر خود خواند. هیچ افتخاری برای نیست. تو را همان سمیه کافی است و ما را رسول خدا ﷺ کافی است، پدر من علی ابن ابی طالب آقا و سرور مؤمنان است که لحظه‌ای به دشمن پشت نکرد، و عمویم حمزه سید الشهداء و جعفر طیار است، و من و برادرم آقای جوانان بهشت هستیم].

۳ - عایشه ادعای خلافت معاویه را بر او ایراد می‌گرفت و وی را از آن نهی و منع می‌کرد، وقتی این خبر به گوش معاویه رسید گفت: «عجباً لعائشة تزعم أنني في غير ما أنا أهله، وأن الذي أصبح في لي ليس لي بحق، ما لها ولهذا يغفر الله لها، إنما كان ينازعني في هذا الأمر أبو هذا الجالس وقد استأثر الله به» [از عایشه در شگفتم، گمان می‌کند من در جایگاهی هستم که اهل آن نیستم، و آنچه در آن قرار گرفته‌ام حق من نیست، او را به این کار چه، خدا او را بیامرزد، همانا با من در این امر، پدر این فردی که اینجا نشسته، نزاع کرد، که خدا او را کشت].

آنگاه حسن بن علی فرمود: «أَوْ عَجَبٌ ذَلِكَ يا معاوية؟» [ای معاویه آیا این تعجب دارد؟]. گفت: «أَيُّ وَالله» [آری، به خدا سوگند]. فرمود: «أَفَلَا أَخْبَرَكَ بِمَا هُوَ أعجب من هذا؟!» [آیا تو را خبر ندهم از چیزی که عجیب‌تر از این است؟!]. گفت:

۱- المحاسن والمساوي، بیهقی ۱: ۵۸ [ص ۷۹].

«ما هو؟» [آن چیست؟]. فرمود: «جلوسك في صدر المجلس وأنا عند رجلك»^(۱)] اینکه تو در صدر مجلس نشسته‌ای و من پایین پای تو نشسته‌ام].

۴ - هنگامی که معاویه به مدینه آمد، سخنرانی کرد و گفت: «من ابن علي؟! ومن علي؟!» [فرزند علی دیگر کیست؟! علی که باشد؟!]. امام حسن (ع) برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ بَعثًا إِلَّا جَعَلَ لَهُ عَدُوًّا مِنَ الْمَجْرُمِينَ، فَأَنَا بْنُ عَلِيٍّ وَأَنْتَ بَنُ صَخْرٍ، وَأُمُّكَ هِنْدٌ وَأُمِّي فَاطِمَةُ، وَجَدْتِكَ قَتِيلَةً وَجَدْتَنِي خَدِيجَةً، فَلَعَنَ اللَّهُ الْأُمَّنَا حَسْبًا، وَأَخْمَلْنَا ذِكْرًا، وَأَعْظَمْنَا كُفْرًا، وَأَشَدَّنَا نِفَاقًا» [خداوند برای هر پیامبری که مبعوث کرد دشمنانی خیانتکار قرار داد، من پسر علی و تو پسر صخر، مادر تو هند است و مادر من فاطمه، جدۀ تو قتيله^(۲) است و جدۀ من خديجه است، پس خدا پست‌ترین ما در اصل و نسب، و خوارترین ما در یاد مردم، و آنکه کفر او عظیمتر و نفاق او شدیدتر است، را لعنت کند؛ و تمام حاضران در مسجد آمین گفتند؛ (و من و همه همکاران نیز از صمیم قلب امین می‌گوییم) پس معاویه سخنش را قطع کرد و به منزلش رفت^(۳).

۵ - معاویه به امام حسن (ع) پیام فرستاد که او را در جنگ با خوارج همراهی کند، امام فرمود: «سبحان الله! تركت قتالك وهو لي حلال لصلاح الأمة وألفتهم، أفراني أقاتل معك؟»^(۴) [سبحان الله! جنگ با تو را با آنکه برایم حلال بود به خاطر مصلحت امت و انس و الفت با آنان ترک نمودم، حال می‌خواهی که من همراه تو با خوارج بجنگم؟!].

۱- شرح ابن أبي الحديد ۵: ۴ [۱۲/۱۶].

۲- [در شرح نهج البلاغة چنین ضبط شده، ولی در «مستطرف» و «اتحاف» چنین آمده است: «قيلة»].

۳- المستطرف ۱: ۱۵۷ [۱۳۰/۱]؛ الاتحاف: ۱۰ [ص ۳۶].

۴- شرح نهج البلاغة ۴: ۶ [۱۴/۱۶، الوصية ۳۱].

سخن حضرت ﷺ به عمرو عاص:

حضرت امام حسن مجتبیٰ ﷺ در مجلسی که معاویه و دیگران حضور داشتند به عمرو عاص فرمود: «أَمَّا أَنْتَ يَا بَنَ الْعَاصِ فَإِنَّ أَمْرَكَ مُشْتَرَكٌ، وَضَعْتَكَ أَمَّكَ مَجْهُولًا مِنْ عَهْرٍ وَسِفَاحٍ، فَتَحَاكَمُ فِيكَ أَرْبَعَةٌ مِنْ قَرِيشٍ، فَغَلَبَ عَلَيْكَ جَزَارُهَا، أَلَأُمُّهُمْ حَسَبًا، وَأَخْبِثُهُمْ مَنْصَبًا، ثُمَّ قَامَ أَبُوكَ فَقَالَ: أَنَا شَانِي مُحَمَّدَ الْأَبْتَرِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مَا أَنْزَلَ» [اما تو ای پسر عاص! نسبت مشترک است، و مادرت از راه زنا و همخوابگی نامشروع تو را به دنیا آورد، و چهار^(۱) نفر از قریش ادعا کردند که پدر تو هستند، و سرانجام سلاخ آنها و بی اصل و نسبت ترین آنها و پایین ترین و پست ترین آنها از حیث مقام و رتبه، بر دیگران چیره گشت و پدر تو شد، بعد پدر تو به پا خواست و گفت: من کسی هستم که محمد را به اینکه فرزندی ندارد و ابتر است نکوهش می کنم. و خداوند در حق او آن آیه کریمه را نازل فرمود]^(۲).

سخن حضرت ﷺ به ولید:

روزی ولید در مجلس معاویه علیه سبط پیامبر خدا امام حسن مجتبیٰ سخن گفت، حضرت در پاسخ او فرمود: «وَأَمَّا أَنْتَ يَا وَلِيدُ! فَوَاللَّهِ مَا أَلُومُكَ عَلَيَّ بَغْضِ عَلِيٍّ وَقَدْ جَلَدَكَ ثَمَانِينَ فِي الْخَمْرِ وَقَتْلَ أَبَاكَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَبْرًا، وَأَنْتَ الَّذِي سَمَّاهُ اللَّهُ الْفَاسِقَ، وَسَمَّى عَلِيًّا الْمُؤْمِنَ حَيْثُ تَفَاخَرْتَ مَا فَقُلْتَ لَهُ: اسْكُتْ يَا عَلِيُّ! فَأَنَا أَشْجَعُ مِنْكَ جَنَانًا، وَأَطُولُ مِنْكَ لِسَانًا؛ فَقَالَ لَكَ عَلِيُّ: اسْكُتْ يَا وَلِيدُ! فَأَنَا مُؤْمِنٌ، وَأَنْتَ فَاسِقٌ؛ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِي مُوَافَقَتِهِ قَوْلَهُ: ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ﴾.

۱- در کلام کلی و سبط بن جوزی [تذكرة الخواص ۲۰۱/۲] «پنج» ذکر شده است.

۲- این مختصر را از حدیثی طولانی مشتمل بر مهاجرات و نکوهش و بدگویی صورت گرفته بین حضرت امام حسن بن علی ﷺ و عمرو عاص و ولید بن عقبه و عتبه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه در مجلس معاویه، گرفته ایم. این حدیث را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ۲: ۱۰۱ [۲۹۱/۶، خطبه ۸۳] به نقل از کتاب مفاخرات زبیر بن بکار نقل کرده است. سبط بن جوزی نیز در التذكرة: ۱۱۴ [ص ۲۰۱] آن را ذکر کرده است.

ثُمَّ أَنْزَلَ فِيكَ عَلَيَّ مُوَافَقَةً قَوْلُهُ أَيْضًا: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾... وما أنت وقریش؟ إنما أنت عالج من أهل صفورية، وأقسم بالله لأنت أكبر في الميلاد وأسن ممن تُدعى إليه^(۱) [و اما تو ای ولید! پس به خدا سوگند تو را بر دشمنی با علی ملامت نمی‌کنم در حالی که تو را به خاطر شراب خواری هشتاد تازیانه زد، و پدرت را در برابر دیدگان رسول خدا به قتل صبر کشت (با قطع دست و پا زجرکش کرد)، و تو همان هستی که خدا او را فاسق نامید، و علی را مؤمن نامید آنگاه که بر یکدیگر مفاخره نمودید و تو گفتی: ای علی! ساکت باش که من از لحاظ قلبی از تو شجاع‌تر، و از لحاظ سخن گفتن از تو تواناتر هستم؛ و علی به تو فرمود: ای ولید! ساکت باش که من مؤمن هستم، و تو فاسق هستی؛ پس خداوند تعالی در موافقت با او این آیه را نازل کرد: «آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند». و نیز در توافق با سخن او نازل کرد: «اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید»... تو را با قریش چه کار؟! همانا تو کافری از اهل صفوریه هستی. و به خدا سوگند تو در ولادت بزرگتر و مستتر از کسی هستی که به او نسبت داده می‌شوی].

سخن حضرت (ع) به ابوذر (ع):

ابو محمد، حسن مجتبی (ع) سبط رسول خدا (ص) به ابوذر فرمود: «قد أتى من القوم إليك ما ترى فضع عنك الدنيا بتذكر فراغها، واصبر حتى تلقى نبيك وهو عنك راض»^(۲) [آنچه می‌بینی از این گروه به تو رسید پس با یاد آوری اینکه دنیا از تو جدا می‌شود آن را از خود دور کن و صبر کن تا پیامبرت را در حالی که از تو راضی است ملاقات کنی].

پس می‌بینی که امام معصوم آن گروه را به خاطر آنچه به ابوذر رسیده است ملامت می‌کند و او را به صبری که در مقابل آن، اجر فراوان است فرمان

۱- شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد ۲: ۱۰۳ [۲۹۲/۶-۲۹۳، خطبة ۸۳].

۲- نگاه کن: شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد ۲: ۳۷۵-۳۸۷ [۲۵۲/۸-۲۶۲، خطبة ۱۳۰].

می دهد، و اینکه به زودی رسول خدا ﷺ را در حالی که از او راضی است ملاقات می کند.

سخن حضرت ﷺ در باره امیر المؤمنین علی ﷺ:

از ابوطفیل نقل شده است: حسن بن علی بن ابی طالب ﷺ برای ما خطبه می خواند، پس حمد و ثنای الهی را کرد و خاتم اوصیاء و وصی پیامبران و امین صدیقان و شاهد بر اعمال [یعنی] امیر المؤمنین علی ﷺ را یاد کرد و آنگاه فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ لَقَدْ فَارَقَكُمْ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوَّلُونَ وَلَا يَدْرِكُهُ الْآخِرُونَ. لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْطِيهِ الرَّايَةَ فَيُقَاتِلُ جَبْرِيلَ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلَ عَنْ يَسَارِهِ فَمَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ. وَلَقَدْ قَبَضَهُ اللَّهُ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا وَصِيُّ مُوسَى وَعُجْرَجُ بَرُوحِهِ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي عُجِرَ فِيهَا بِرُوحِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، وَفِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا الْفِرْقَانَ، وَاللَّهُ مَا تَرَكَ ذَهَباً وَلَا فِضَّةً، وَمَا فِي بَيْتِ مَالِهِ إِلَّا سَبْعُمِئَةٌ وَخَمْسُونَ دِرْهَمًا فَضَلَّتْ مِنْ عَطَانِهِ أُرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِمًا لَأُمِّ كَلْثُومَ» [ای مردم! مردی از شما جدا شد که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند و آیندگان او را درک نمی کنند. همانا رسول خدا ﷺ پرچم را به دست او می داد و جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او می جنگید، و بر نمی گشت تا اینکه خداوند او را پیروز می کرد. و همانا خدا او را در شبی قبض روح کرد که وصی موسی در آن شب قبض روح شد، و روح او در شبی به آسمان عروج کرد که روح عیسی بن مریم در آن شب عروج نمود، و در شبی که خداوند عزوجل قرآن را نازل کرد. سوگند به خدا طلا و نقره ای از خود به جا نگذاشت، و در جایگاه نگهداری اموالش تنها (۷۵۰) درهم بود که از بخششهایش زیاد آمده بود و می خواست با آن خادمی برای ام کلثوم بخرد].

سپس فرمود: «مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ» [هر کس مرا می شناسد که می شناسد، و هر که نمی شناسد بداند که من حسن بن محمد

هستم]. سپس این آیه از سخن یوسف را تلاوت کرد: «وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ»^(۱) [من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم]. سپس شروع به خواندن قرآن کرد.

آنگاه فرمود: «أنا ابن البشير، وأنا ابن النذير، أنا ابن النبي، أنا ابن الداعي إلى الله بإذنه، وأنا ابن السراج المنير، وأنا ابن الذي أُرسل رحمةً للعالمين، وأنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، وأنا من أهل البيت الذين افترض الله عز وجل مودتهم وولايتهم؛ فقال فيما أنزل على محمد: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»...» [من فرزند بشارت دهنده و بیم دهنده و فرزند پیامبر و فرزند کسی که به اذن خدا به سوی او دعوت می‌کند و فرزند چراغ روشنگر و فرزند کسی که رحمت بر جهانیان مبعوث شد، هستم، و من از اهل بیتی هستم که خداوند، ناپاکی را از آنها دور کرد و پاکشان کرد چه پاک کردنی، و من از اهل بیتی هستم که خدای عزوجل محبت و ولایت آنها را واجب کرده است، و در آنچه بر محمد نازل کرده فرموده است: «بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم»].

این روایت را بزاز، و طبرانی در «کبیر»، و ابوالفرج در «مقاتل الطالبیین»، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، و ابن حجر در «صواعق» نقل کرده‌اند^(۲). ابن حجر در «صواعق» می‌نویسد^(۳):

دیلمی از ابوسعید خدری نقل کرده است: پیامبر (ص) فرمود: «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ

۱- یوسف: ۳۸.

۲- المعجم الكبير [۷۹/۳ - ۸۰، ح ۲۷۱۷ - ۲۷۲۵]: المعجم الأوسط [۸۸۷/۳، ح ۱۲۷۶]: مقاتل الطالبیین [ص ۶۲]: شرح نهج البلاغة ۴: ۱۱ [۳۰/۱۶، خطبة ۳۱]: الفصول المهمة [ص ۱۵۸ - ۱۵۹]: كفاية الطالب [ص ۹۳، باب ۱۱]: السنن الكبرى [۱۱۲/۵، ح ۸۴۰۸]: الصواعق المحرقة ۱۰۱ و ۱۳۶ [ص ۱۷۰ و ۲۲۸].

۳- الصواعق المحرقة: ۸۹ [ص ۱۴۹].

مسؤولون عن ولاية عليٍّ» [آنها را نگه دارید تا دربارهٔ ولایت علی بازخواست شوند]. و گویا همین، منظور واحدی است که گفته است: دربارهٔ آیه: ﴿وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ﴾^(۱) [آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند!] نقل شده که منظور بازخواست شدن آنها دربارهٔ ولایت علی و اهل بیت است؛ زیرا خداوند به پیامبرش ﷺ فرمان داد که به مردم بفهماند که به خاطر انجام رسالت مزدی از آنها نمی‌خواهد، مگر مودّت و محبّت به خویشاوندانش. و منظور این است که از مردم پرسیده می‌شود: آیا آن چنان که پیامبر ﷺ سفارش کرد خویشاوندانش را آن‌گونه که شایسته است دوست داشتند یا این سفارش را ضایع کردند و انجام ندادند؛ پس باید بازخواست شوند و نتیجهٔ رفتار خود با خاندان پیامبر را بچشند.

فهارس

فهرست محتوا
کتابنامه

فهرست

نخست - سفارشات رسول خدا ﷺ درباره امام حسن ﷺ و برخی از مناقب او

۱- رسول خدا ﷺ می فرماید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا ابْنِي - الحسن - وَأَنَا أَحِبُّهُ فَأَحِبُّهُ وَأَحِبَّ مَنْ يَحِبُّهُ» [خدایا این فرزند من است - یعنی حسن - و او را دوست دارم، پس او را و هر که او را دوست می دارد دوست بدار]..... ۵

۲- درباره امام حسن ﷺ می فرماید: «ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ» [این فرزندم آقا و سرور است]..... ۵

۳- سخن پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ: «أَوْتَيْتَ ثَلَاثًا لَمْ يُؤْتَهُنَّ أَحَدٌ وَلَا أَنَا...» [سه خصلت به تو داده شده که به هیچ کس حتی به من داده نشده است...]..... ۵

۴- از پیامبر ﷺ نقل شده است: «قَالَ لِي رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي: مَنْ خَلَقْتَ عَلَيَّ أَمَّتْكَ يَا مُحَمَّدٌ؟» [پروردگار من - عزوجل - در شب معراج به من فرمود: ای محمد! چه کسی را بر امت خود جانشین می کنی؟]..... ۵

۵- حدیث نوشتن نام های فاطمه و پدر و شوهر و فرزندان در سایه عرش..... ۵

۶- رسول خدا فرموده اند: «أَنَا الشَّجَرَةُ، وَفَاطِمَةُ فَرْعُهَا...» [من درخت هستم، و فاطمه شاخه آن...]..... ۵

۷- سخن ابن حزم: «ما دروغ شیعه در تأویل و تفسیر آیه: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» را قبول نداشته و از آن به دور هستیم؛ زیرا می گویند: منظور این آیه علی ﷺ است»، و جواب آن..... ۸

مفسران و محدثان بی شماری این حدیث را با سند نقل کرده و در آثار خود ثبت نموده اند..... ۸

متن حدیث..... ۱۰

- تکذیب نزول «هل أتى» درباره اهل بیت علیهم السلام توسط ابن تیمیّه، و جواب آن ۱۲
- مکی بودن سوره بامدنی بودن بعضی از آیات آن و برعکس هیچ منافاتی ندارد ۱۳
- ۸- تضعیف استفاده واجب بودن مودّت اهل بیت علیهم السلام از آیه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...» توسط ابن تیمیّه، و پاسخ آن ۱۴
- همه مسلمانان به جز چند نفر اموی صفت بر نزول این آیه در شأن علی و فاطمه و دو فرزندش علیهم السلام و واجب بودن محبت آنها، اتفاق نظر دارند ۱۵
- شعر امام شافعی درباره شأن نزول این آیه ۱۷
- در ثبوت قانونی که به ملاک عام، حال و آینده را شامل می شود شرط نیست که هنگام قانون گذاری همه افراد موجود باشند، بلکه هر یک از آنان در هر زمانی و در هر مکانی و به هر نحوی به وجود بیایند، حکم درباره او جاری می شود ۱۸
- ۹- تکذیب حدیث مناقب دهگانه علی بن ابی طالب علیه السلام توسط ابن تیمیّه، و پاسخ آن ۳۱۶
- ۱۰- کلماتی که آدم از پروردگارش دریافت کرد و خداوند [به برکت آنها] توبه او را پذیرفت ۱۸
- ۱۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین فرمود: «أنا حربٌ لمن حاربکم وسلمٌ لمن سالمکم» [من می جنگم با کسی که با شما می جنگد و آشتی هستم با کسی که با شما آشتی است]؟! ۱۸
- ۱۲- سخن او صلی الله علیه و آله در حالی که دست حسن و حسین علیهم السلام را گرفته بود: «من أحبّني وأحبّ هذين وأباهما وأمهما، كان معي في درجتي يوم القيامة» [کسی که مرا و ایندو و پدرشان را دوست داشته باشد روز قیامت همراه من و در درجه من خواهد بود] ۱۸
- ۱۳- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خیمه ای بنا کرده بود و در آن خیمه، علی و فاطمه و حسن و حسین بودند، و فرمود: «معشر المسلمین! أنا سلمٌ من سالم أهل الخيمة» [ای گروه مسلمین! من با کسی که با اهل خیمه در صلح باشد در صلحم] ۱۸
- ۱۴- احتجاج و سوگند دادن امیر مؤمنان علیه السلام در روز شورا ۱۸
- ۱۵- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره امام حسن و امام حسین و فرزندانش می فرماید: «لا يحبّهم إلّا

سعيد الجَدَّ طَيْبَ المولد، ولا يبغضهم إِلَّا شَقِيَّ الجَدِّ رَدِيءُ الولادة» [دوست ندارد آنها را مگر خوشبخت و حلال زاده، و دشمنی نمی‌کند با آنها مگر بدبخت دارای ولادت پست]؟! ۱۸

در پیشاپیش فرمانداران معاویه که دشمن آقای عترت بود و با هر قوای ممکن بر شیعیان آل الله هجوم می‌برد، زیاد ابن سمیه قرار داشت ۱۸

گذشتگان فرزندان خود را با محبت علی علیه السلام می‌آموزند ۱۸

نامه زیاد در پاسخ نامه امام حسن که شفاعت یکی از شیعیان را کرده بود ۱۸

سخن ابن عمر وقتی خبر مرگ زیاد را شنید ۱۸

زیاد، مردم را در کوفه بر در قصر خود جمع می‌کرد و آنها را بر لعن علی علیه السلام تشویق می‌کرد ۱۸

۱۶- رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در آغوش می‌گرفت و می‌فرمود: این از من است و حسین از علی است] ۱۸

۱۷- ثعلبی در تفسیرش درباره آیه: «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» نقل کرده است: «منظور، راه محمد و آل اوست» ۲۱۳

درباره آیه: «وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونٌ» نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «راه (مستقیم)، ولایت ما اهل بیت است» ۲۱۳

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده: «أَتَبَّكُم عَلَى الصِّرَاطِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِأَهْلِ بَيْتِي وَلِأَصْحَابِي» [با ثبات‌ترین شما بر راه (راست)، کسی است که اهل بیت و اصحاب مرا بیشتر دوست داشته باشد] ۲۱۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دخترشان فاطمه زهرا علیها السلام را «صدیقه» نامیده‌اند ۲۱۳

۱۸- پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه‌ای فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ مِنْ أَبْغَضَنَا - أَهْلَ الْبَيْتِ - حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا، مَثَلُ لِي أُمَّتِي فِي الطَّيْنِ فَمَرْبِي أَصْحَابِ الرَّايَاتِ فَاسْتَغْفَرْتُ لِعَلِّي وَشِيعَتِهِ» [ای مردم! هر کس بغض ما اهل بیت را در دل داشته باشد خداوند وی را در روز قیامت یهودی محشور خواهد کرد؛ امت من آنگاه که در عالم طین (قبل از صورت گرفتنشان در عالم طینت و ذر) بودند برای من متمثل و مجسم شدند و صاحبان پرچم‌ها

(گروههای گوناگون) از برابر من عبور کردند و من در آنجا برای علی و شیعیانش طلب مغفرت کردم]..... ۱۸

۱۹ - پیامبر ﷺ فرموده است: «شفاعتي لأمتي، من أحب أهل بيتي، وهم شيعتي» [شفاعت من ویژه آن گروه از امت من است که اهل بیت مرا دوست می‌دارند، و آنانند شیعیان من]..... ۱۸

۲۰ - پیامبر اکرم ﷺ در حدیث صحیح قطعی متواتر و مورد اتفاق فرمود: «إني تارك - أو مخلف - فيكم الثقلين - أو الخلفيتين - ما إن تمسكنم به لن تضلوا بعدي، كتاب الله و عترتي أهل بيتي، وإنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض» [همانا من دو وجود گرانسنگ - یا دو جانشین - را در میان شما از خود به یادگار گذاشتم، پس از من تا زمانی که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا، و عترت من اهل بیتم. و این دو، تا آنگاه که در حوض کوثر بر من وارد شوند هرگز از هم جدا نمی‌شوند]..... ۱۸

معنای «ثقلین»..... ۱۸

امام زرقانی مالکی نقل کرده است: «این روایت نشان می‌دهد که در هر زمانی تا روز قیامت شخصی از خاندان پیامبر که شایسته تمسک و رهبری و تبعیت است، وجود دارد تا تشویق موجود در این روایت، به پیروی از او و تمسک به وی متوجه شود. چنانکه قرآن نیز چنین است [که تا روز قیامت قابل تمسک است]؛ از این رو آنان برای اهل زمین امان هستند، و اگر نباشند اهل زمین از بین خواهند رفت»..... ۱۸

۲۱ - پیامبر ﷺ می‌فرماید: «من سره أن يحيا حياتي ويموت مماتي، ويسكن جنّة عدن غرسها ربّي، فليوال علياً من بعدي، وليوال وليه، وليقتد بأهل بيتي من بعدي؛ فإنهم عترتي خلقوا من طينتي، ورزقوا فهمي وعلمي؛ فويل للمكذّبين بفضلهم من أمتي، القاطعين فيهم صلاتي، لا أنالهم الله شفاعتي» [هر که خوشنود می‌شود که بسان زندگی من زندگی کرده و مانند مرگ من بمیرد و در بهشت جاودانی که پروردگارم آن را غرس کرده جای گیرد، پس علی را بعد از من دوست بدارد، و دوستدارش را نیز دوست بدارد، و بعد از من به اهل بیتم اقتدا کند؛ زیرا آنها عترت من هستند و از طینت من آفریده شده‌اند و فهم و علم من به آنان داده شده است؛ پس وای بر گروهی از امت من که

فضلیت ایشان را تکذیب و پیوندشان را با من قطع می‌کنند، خدا این گروه را از شفاعت من بهره‌مند نسازد]. ۱۸

۲۲ - پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّمَا مِثْلِي وَمِثْل أَهْلِ بَيْتِي كَسَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ» [من و اهل بیتم بسان کشتی نوح هستیم، که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کسی بازماند غرق شد]. ۱۸

۲۳ - به سند مرفوع از علی علیه السلام نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا مِنْ شَجَرَةٍ أَنَا أَصْلُهَا، وَعَلِيٌّ فَرْعُهَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَرَتُهَا، وَالشَّيْعَةُ وَرَقُّهَا، فَهَلْ يَخْرُجُ مِنَ الطَّيِّبِ إِلَّا الطَّيِّبُ؟ وَأَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا» [خداوند من و علی را از یک درخت آفرید، درختی که من اصل آن، علی فرع (شاخه) آن، حسن و حسین ثمره (میوه) آن، و شیعه برگ آن است پس آیا از پاکیزه جز پاکیزه خارج می‌شود؟ و من شهر علم و علی در آن است پس هر کس اراده شهر را نموده باید از در وارد شود]. ۱۸

۲۴ - از پیامبر ﷺ این حدیث صحیح نقل شده است: «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» [حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند]. ۱۸

دوم - ظلم به او

۱ - خارج کردن او از فرزندی رسول خدا ﷺ:

دیدگاه خلیفه درباره ارث دو مادر بزرگ ۲۵

اهل سنت گفته‌اند: احکامی که درباره اولاد بیان شده مانند سهم ارث و غیره، شامل نوه دختری نمی‌شود و دلیل آنها این سخن شاعر است: «بَنُوْنَا بَنُوْ أَبْنَانَا...» ... ۲۵-۲۶

چه چیز به آنها جرأت داده که در دین خدا، برای خارج کردن آل الله از فرزندی رسول خدا ﷺ، این رأی و دیدگاه سیاسی را مطرح کنند؟ ۲۶

سخن شاعر در مقابل این فرموده خداوند چه ارزشی دارد: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا...؟!.....» ۲۷

سخن رازی: «آیه مباهله دلالت می‌کند بر اینکه حسن و حسین دو فرزند رسول خدا ﷺ هستند...» ۲۷

شاهد بر این لغت قرآن مجید و اینکه نوه دختری حقیقتاً فرزند پدر دختر است، این

سخنان است:

- ۱- «أخبرني جبريل: أن ابني هذا - يعني الحسين - يُقتل» [جبرئیل به من خبر داد که این فرزندم - یعنی حسین - کشته می شود]..... ۲۸
 - ۲- در باره امام حسن علیه السلام فرمودند: «ابني هذا سيّد» [این فرزندم آقا و سرور است]..... ۲۹
 - ۳- «إن جبريل أخبرني أن الله عز وجل قتل بدم يحيى بن زكريا سبعين ألفاً وهو قاتل بدم ولدك الحسين سبعين ألفاً» [جبرئیل به من خبر داد که خدای عزوجل در مقابل خون یحیی بن زکریا هفتاد هزار را کشت و در مقابل خون فرزندت حسین نیز هفتاد هزار را می کشد]..... ۶۲۵
 - ۴- «المهدي من ولدي وجهه كالكوكب الدرّي» [مهدي از فرزندان من است و صورتش مانند ستاره درخشان است]..... ۶۲۵
 - ۵- «اللهم إن هذا ابني - الحسن - وأنا أحبه فأحبه وأحب من يحبه» [خدایا این فرزند من است - یعنی حسن - و او را دوست دارم، پس او را و هر که او را دوست می دارد دوست بدار]..... ۶۲۵
 - ۶- «لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث رجلاً من ولدي اسمه كاسمي» [اگر از دنیا فقط یک روز باقیمانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می کند تا مردی از فرزندان من را برانگیزد که اسم او اسم من است]..... ۶۲۵
- ۲- تکذیب مناقب او.

۳- رفتار معاویه با سبط پیامبر امام حسن علیه السلام:

- فرزند هند جگر خوار با نوه پیامبر علیه السلام امام مجتبی علیه السلام رفتارهایی دارد که بدن انسان را به لرزه در می آورد..... ۳۰
- حسن علیه السلام کیست؟..... ۳۰
- به پیمانهایی که در هنگام کنار آمدن امام علیه السلام با او به وسیله صلح با وی متعهد شده بود، خیانت کرد، صلحی که برای حفظ خون شیعیان انجام داد..... ۳۴
- متن صلح نامه امام حسن علیه السلام با معاویه..... ۳۵
- پس چون حکومتش استقرار یافت و وارد کوفه شد، گفت: «تمام شرطهایی که در

- ۳۸ معاهده پذیرفتم زیر پا خواهم گذارد»
- ۳۸ معاویه دشمن ترین دشمنان سبط پیامبر امام حسن علیه السلام بود و او را کوجک و پست شمرد
- معاویه وقتی داخل کوفه شد، خطبه خواند، در حالی که حسن علیه السلام و حسین علیه السلام پای منبر نشسته بودند. پس نام علی علیه السلام را برد و به او دشنام داد، سپس حسن را دشنام داد، پس حسین علیه السلام بلند شد تا او را باز دارد، ولی حسن علیه السلام با دستش او را گرفت و نشانید. سپس خود او برخاست و فرمود: «ای کسی که علی را نام بردی! من حسن و پدرم علی است و تو معاویه هستی و پدرت صخر ...»
- ۳۹ آخرین تیری که تیردان پیمان شکنی این مرد پرتاب کرد، این بود که با دسیسه، سمی کشنده به امام حسن علیه السلام داد
- ۴۰ معاویه بارها امام حسن علیه السلام را مسموم کرد
- ۴۱ همسر حضرت علیه السلام، دختر اشعث بن قیس کندی به او سم داد
- ۴۲ امام حسن علیه السلام می فرماید: «بارها به من زهر دادند، ولی در هیچ کدام مثل این بار صدمه ندیدم، دیگر جگرم پاره شده است»
- ۴۳ معاویه وجود سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله را مانع لغزاندن ای در راه آرزوی ناپاکش یعنی بیعت یزید می دید
- ۴۳ چون خبر وفات امام حسن علیه السلام به معاویه رسید، صدای تکبیری از کاخ خضراء بلند شد که اهل شام به خاطر آن تکبیر گفتند
- ۴۳-۴۴ پسر هند پیش از سبط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - امام حسن علیه السلام - با مرگ امام امیر المؤمنین علیه السلام خوشحال و مسرور شده بود
- ۴۴ برای جلب رضایت معاویه مانع شدند که امام حسین علیه السلام، وصیت امام حسن علیه السلام را عملی کند و او را در حجره پدرش که مال او بود دفن کند
- ۴۵ مروان در مورد اهل بیت عصمت و قداست انتظار مصیبت ها و بلاها را می کشید و فرصت ها را برای اذیت و آزار آنها مغتنم می شمرد
- ۴۹ مروان گفت: «من نمی گذارم فرزند ابوتراب در کنار رسول خدا دفن شود در حالی که عثمان در بقیع دفن شده است»
- ۴۵ عثمان در بقیع دفن شده است»

ابن بعجة می گوید: «أول داء دخل على العرب قتل الحسن سبط النبي ﷺ وادعاء زياد»
 [اولین مصیبتی که بر عرب نازل شد کشتن سبط پیامبر حسن ﷺ، و ادعای زیاد بود (یعنی
 اینکه معاویه زیاد را به ابوسفیان ملحق کرد و ادعا کرد فرزند اوست)] ۴۵
 معاویه با شنیدن خبر وفات امام حسن ﷺ اظهار شادمانی کرد و سجده شکر بجا آورد! ۴۵
 زبان حالش همان شعری بود که پسر فاسد و حرامزاده اش یزید آشکارا خواند:

لعبت هاشم بالملك فلاحبر جاء ولا وحي نزل

[خاندان هاشم با پادشاهی بازی کردند، نه خبری وجود دارد و نه وحی نازل شده است] .. ۴۵
 گویا این سربازان جمع شده بودند برای زنا کردن و شکستن حرمت ناموس مردان آزاد؛
 از این رو خالد را می بینی که شخصیتی چون مالک را می کشد و آن معصیت ها را
 انجام می دهد به خاطر کامیابی از همسرش ام تمیم، و دیگری را می بینی که بخاطر
 شهوت کامیابی از قطام، سید عترت امیر المؤمنین ﷺ را می کشد ۴۸
 و این یزید بن معاویه است که پنهانی برای همسر امام حسن ﷺ، ریحانه رسول خدا ﷺ،
 سم کشنده ای می فرستد تا او را بکشد و بعداً با او ازدواج کند ۴۹
 پشت سر این ظالمین گروهی هستند که دامن آن ها را با عذرهایی ساختگی و دروغین
 مانند: تأویل و اجتهاد، پاک می کنند ۴۹

بیعت یزید یکی از جنایات چهارگانه معاویه ۵۰

بیعت یزید در شام و کشتن امام حسن ﷺ به خاطر آن ۵۰

«معاویه تصمیم به گرفتن بیعت برای یزید گرفت و هیچ مانعی بزرگتر از حسن بن
 علی ﷺ و سعد بن ابی وقاص نداشت؛ لذا توطئه کرد و آن دو را مسموم نمود و به
 قتل رساند» ۵۲

حسین ﷺ در حالی به ملاقات خدا رفت که قربانی این بیعت بود، چنانکه برادرش امام
 حسن ﷺ به خاطر همین بیعت، مسموم از دنیا رفت ۵۲

جنایات یزید ملعون در سه سال حکومتش ۵۲

پیرامون واقعه حرّه ۵۲

۴ - ممانعت از دفن او ﷺ با رسول خدا ﷺ

- اجازه گرفتن خلیفه از عایشه برای دفن در بارگاه پیامبر ۵۳
- حدیثی ساختگی از پیامبر ﷺ: «نحن معاشر الانبياء لانورث ما تركناه صدقه» [ما پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم و هر چه از ما بماند صدقه است]، حدیثی که بادیست آویز قرار دادن آن، فدك را از صدیقه طاهره ﷺ غصب کردند، و ابوبکر، عایشه و سایر همسران پیامبر را که آمده بودند یک هشتم خود را بگیرند، محروم ساخت ۵۴
- ورثه دختر پیامبر ﷺ در اجازه گرفتن مقدم بر دیگران بودند و عایشه فقط یک نهم از یک هشتم را ارث می‌برد ۵۵
- مصیبت بزرگ آن است که حفاظ حدیث بدون توجه به قانون عمومی اسلام در باب تصرف در اموال مردم، این اجازه گرفتن و دفن خلیفه در آنجا را از مناقب عمر شمرده‌اند! ۵۶
- فرزند پاک پیامبر امام حسن ﷺ با کدام حق وصیت کرد او را در آن حجره شریف به خاک سپارند؟! ۵۶

سوم - برخی از سخنان امام حسن ﷺ

- امام حسن مجتبی ﷺ یکی از راویان حدیث غدیر است ۵۸
- احتجاج سبط رسول خدا ﷺ امام حسن ﷺ به حدیث غدیر ۵۸
- سخنان حضرت علیه معاویه:
- ۱ - امام حسن ﷺ خطاب به معاویه فرمود: «...وقد علمتُ الفراش الذي وُلدت عليه» [و دامن‌امنی که در آن متولد شده‌ای را می‌دانم] ۵۸
- معنای سخن امام حسن ﷺ: «دامنی که در آن متولد شده‌ای را می‌دانم» ۵۸
- می‌گویند معاویه از چهار نفر از قریش زاده شده ۵۹
- هند گفت: «و هل تزني الحرّة؟!» [مگر زن آزاده‌ای مثل من زنا می‌کند؟!]. پس حضرت او را شناخت و نگاهی به عمر کرد و تبسم فرمود ۵۹
- هند در مکه مشهور به زنا و فسق بود ۵۹
- زیاد بن ابیه در پاسخ معاویه که او را به خاطر مادرش سمیه سرزنش کرده بود،

می نویسد: «وَأَمَّا تَعْيِيرُكَ لِي بِسُمِّيَّةٍ فَإِنْ كُنْتُ ابْنَ سُمِّيَّةٍ فَأَنْتَ ابْنُ جَمَاعَةٍ» [اینکه مرا به مادرم سُمیّه سرزنش می کنی، اگر من فرزند سُمیّه ام تو فرزند یک گروه از مردم هستی] ۵۹

۲- امام حسن علیه السلام خطاب به زیاد فرمود: «وَمَا أَنْتَ يَا زِيَادٌ وَقَرِيشًا؟!... فَلَمَّا وُلِدَتْ لَمْ تَعْرِفْ لَكَ الْعَرَبَ وَالِدًا، فَادْعَاكَ هَذَا - يَعْنِي مُعَاوِيَةَ - بَعْدَ مَمَاتِ أَبِيهِ.» [ای زیاد تو کجا و قریش کجا؟! ... وقتی به دنیا آمدی عرب برای تو پدری نمی شناخت تا آنکه معاویه پس از فوت پدرش تو را برادر خود خواند] ۵۹

۳- حسن بن علی فرمود: «أَفَلَا أَخْبِرُكَ بِمَا هُوَ أَعْجَبُ مِنْ هَذَا؟!» [آیا تو را خبر ندهم از چیزی که عجیب تر از این است؟!]. «جَلُوسُكَ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ وَأَنَا عِنْدَ رِجْلَيْكَ» [اینکه تو در صدر مجلس نشسته ای و من پایین پای تو نشسته ام] ۵۹

۴- «... أَنَا بْنُ عَلِيٍّ وَأَنْتَ بْنُ صَخْرٍ، وَأُمُّكَ هِنْدٌ وَأُمِّي فَاطِمَةُ...» [من پسر علی و تو پسر صخر، مادر تو هند است و مادر من فاطمه ...] ۵۹

۵- معاویه به امام حسن علیه السلام پیام فرستاد که او را در جنگ با خوارج همراهی کند؛ امام علیه السلام فرمود: «تَرَكْتُ قِتَالَكَ وَهُوَ لِي حَلَالٌ...» [جنگ با تو را با آنکه برایم حلال بود ترک نمودم ...] ۶۵

سخن حضرت علیه السلام به عمرو عاص ۶۵

سخن حضرت علیه السلام به ولید ۶۶

سخن حضرت علیه السلام به ابوذر ۶۷

کتابنامه

حرف الف

- ۱- الإتحاف بحبّ الأشراف: شيخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوى شافعى (ت/ ۱۱۷۱ هـ)، چاپخانه ادبيه مصر، أفست دار الذخائر للمطبوعات - قم.
- ۲- الإتيقان في علوم القرآن: جلال الدين عبدالرحمن سيوطى (ت/ ۹۱۱ هـ)، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، المكتبة العصرية - صيدا - بيروت ۱۴۰۸ هـ، (۴) مجلد.
- و چاپ ديگر: با همان تحقيق، چاپ دوم ۱۳۶۷ هـ. شمسي، أفست از چاپ قبلى، انتشارات شريف رضى - قم، دو مجلد در (۴) جزء.
- ۳- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ابو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر نمرى قرطبى (ت/ ۴۶۳ هـ)، تحقيق على بن محمد بجاوى، چاپ نهضة مصر - قاهره.
- ۴- الإصابة في تمييز الصحابة: ابوالفضل شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلانى (ت/ ۸۵۲ هـ)، چاپ اول ۱۳۲۸ هـ، دار إحياء التراث العربى - بيروت.
- ۵- أعلام النبوة: ابوالحسن على بن محمد ماوردى شافعى (ت/ ۴۵۰ هـ)، تحقيق سعيد محمد لحام، چاپ اول ۱۴۰۹ هـ/ ۱۹۸۹ م، دار مكتبة الهلال - بيروت.
- ۶- الإمامة والسياسة: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة دينورى (ت/ ۲۷۶ هـ)، دار المعرفة - بيروت.

٧- أنساب الأشراف: احمد بن يحيى بن جابر بلاذري (ت/٢٧٩هـ)، تحقيق شيخ محمد باقر محمودي، مؤسسة الأعلمي - بيروت.

● و چاپ ديگر: مكتبة المثنى - بغداد.

٨- الأوائل: ابو هلال حسن بن عبدالله بن سهل عسكري (ت/بعد ٣٩٥هـ)، چاپ اول ١٤٠هـ/ ١٩٨٧م، دار الكتب العلمية - بيروت.

حرف باء

٩- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار: شيخ محمد باقر بن محمد تقى مجلسي (ت/١١١١هـ)، چاپ سوم ١٤٠٣هـ/ ١٩٨٣م، دار إحياء التراث العربي - بيروت.

١٠- بداية المجتهد ونهاية المقتصد: ابو وليد محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن رشد قرطبي اندلسي (ت/٥٩٥هـ)، أفست انتشارات رضى - قم ١٤١٢هـ.

١١- البداية والنهاية: ابو الفداء عماد الدين اسماعيل بن عمر بن كثير (ت/٧٧٤هـ)، دار إحياء التراث العربي - بيروت ١٤١٣هـ/ ١٩٩٣م.

١٢- برگزیده الغدير: علامه شيخ عبدالحسين امينى نجفى، تلخيص و تحقيق محمد حسن شفيعى شاهرودى، سوم ١٤٣٠هـ ق، مؤسسه ميراث نبوت - قم.

١٣- بشارة المصطفى لشيعه المرتضى: ابو جعفر عماد الدين محمد بن ابى القاسم على بن محمد طبرى أملی (که در سال ٥٥٣هـ زنده بوده است)، چاپ دوم ١٣٨٣هـ/ ١٩٦٣م، المكتبة الحيدرية - نجف اشرف.

حرف تاء

١٤- تاريخ الخلفاء: جلال الدين عبد الرحمن سيوطى (ت/٩١١هـ)، دار الفكر - بيروت.

١٥- تاريخ الخميس في أحوال أنفـس نفـس: حسين بن محمد بن حسن ديار بكرى (ت/٩٦٦هـ)، مؤسسه شعبان - بيروت.

۱۶ - تاریخ بغداد: ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (ت/۴۶۳هـ)، دار الکتب العلمیة - بیروت.

۱۷ - تاریخ مدینة دمشق (تاریخ ابن عساکر): ابوالقاسم علی بن حسین بن هبة الله شافعی، معروف به ابن عساکر (ت/۵۷۳هـ)، صورت برداری شده از نسخه کتابخانه ظاهریه در دمشق، جمع شیخ محمد بن رزق طرهونی، دار البشیر - دمشق.

● و چاپ دیگر: با تحقیق علی شیر، چاپ اول ۱۴۱۵ - ۱۴۱۷هـ، دار الفکر - بیروت.

۱۸ - تذکرة الخواص: سبط ابن جوزی یوسف قزّاو علی بن عبدالله بن فیروز بغدادی (ت/۶۵۴هـ)، اصدار مکتبه نینوی الحدیثه - تهران.

۱۹ - تفسیر ابن کثیر: ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (ت/۷۷۴هـ)، دارالفکر للطباعة - بیروت ۱۴۰۷هـ/۱۹۸۶م.

۲۰ - تفسیر البیضاوی: ناصرالدین عبدالله بن عمر بن محمد شیرازی بیضاوی (ت/۶۸۵هـ)، چاپ اول ۱۴۰۸هـ/۱۹۸۸م، دار الکتب العلمیة - بیروت.

۲۱ - تفسیر الخازن (لباب التأویل فی معانی التنزیل): علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم شیخی بغدادی خازن (ت/۷۴۱هـ)، دار المعرفة - بیروت.

۲۲ - التفسیر الکبیر: ابو عبدالله فخرالدین محمد بن عمر بن حسین قرشی رازی (ت/۶۰۶هـ)، چاپ سوم، دار احیاء التراث العربی - بیروت.

۲۳ - تفسیر نور الثقلین: شیخ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، تصحیح و تعلیق سید هاشم رسولی محلاتی، مؤسسه اسماعیلیان - قم.

۲۴ - تهذیب اللغة: أزهري.

۲۵ - توضیح الدلائل: شهاب ایجی.

حرف جیم

۲۶ - الجامع لأحكام القرآن: ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری قرطبی (ت/۶۷۱هـ)، چاپ

أول ١٤٠٨ هـ / ١٩٨٨ م، دار الكتب العلمية - بيروت.

٢٧- جمع الجوامع: جلال الدين عبدالرحمن سيوطي (ت/ ٩١١ هـ)، نسخة تصوير برداری شده از نسخه خطی دار الكتب المصرية، به شماره ٩٥، الهيئة المصرية العامة للكتاب.

حرف حاء

٢٨- حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء: ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (ت/ ٤٣٠ هـ)، چاپ پنجم ١٤٠٧ هـ / ١٩٨٧ م، دار الكتاب العربي - بيروت.

٢٩- حياة الحيوان الكبرى: ابوالبقاء كمال الدين محمد بن موسى دمیری (ت/ ٨٠٨ هـ)، چاپ آرمان - تهران.

حرف خاء

٣٠- خزانة الأدب ولب لباب لسان العرب: عبدالقادر بن عمر بغدادی (ت/ ١٠٩٣ هـ)، چاپ سوم ١٤٠٩ هـ / ١٩٨٩ م، مكتبة الخانجي - قاهره.

٣١- خصائص أمير المؤمنين: ابوعبدالرحمن احمد بن شعيب بن علي نسائي (ت/ ٣٠٣ هـ)، تحقيق احمد ميرين بلوشي - كويت.

حرف دال

٣٢- الدر المنثور في التفسير بالمأثور: عبدالرحمن جلال الدين سيوطي (ت/ ٩١١ هـ)، چاپ اول ١٤٠٣ هـ / ١٩٨٣ م، دار الفكر - بيروت.

حرف ذاء

٣٣- ربيع الأبرار ونصوص الأخبار: ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری (ت/ ٥٣٨ هـ)، تحقيق دكتور سليم نعيمی، انتشارات شريف رضى - قم ١٤١٠ هـ.

٣٤- الرياض النضرة في مناقب العشرة المبشرين بالجنة: ابوجعفر احمد بن عبدالله محب طبري (ت/ ٦٩٤ هـ)، چاپ اول ١٤٠٨ هـ / ١٩٨٨ م، دار الندوة الجديدة - بيروت.

حرف سین

۳۵- السنن الكبرى: ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی (ت/۴۵۷هـ)، دار الفکر- بیروت.

۳۶- السنن الكبرى: احمد بن شعيب بن علی نسائی (ت/۳۰۳هـ)، تحقیق دکتر عبدالغفار سلیمان بنداری وسید کسروی حسن، چاپ اول ۱۴۱۱هـ/۱۹۹۱م، دار الکتب العلمیة- بیروت.

۳۷- السيرة الحلیة: ابوالفرج نورالدین علی بن ابراهیم بن احمد حلبی شافعی (ت/۱۰۴۴هـ)، المكتبة الإسلامية- بیروت.

حرف شین

۳۸- شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة: ابو عبدالله محمد بن عبدالباقی زرقانی مالکی (ت/۱۱۱۲هـ)، دار المعرفة- بیروت ۱۴۱۴هـ/۱۹۹۳م.

۳۹- شرح نهج البلاغة: ابو حامد عزالدین عبدالحمید بن هبة الله بن محمد ابن ابی الحديد مدائنی معتزلی (ت/۶۵۶هـ)، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، چاپ اول ۱۳۷۸هـ/۱۹۵۹م، دار احیاء الکتب العربیة- قاهره.

۴۰- شرح نهج البلاغة: شیخ محمد عبده (ت/۱۹۰۵م)، چاپ اول ۱۴۱۱هـ، مکتب الاعلام الاسلامی.

۴۱- شواهد التزیل لقواعد التفضیل: عبیدالله بن عبدالله بن احمد، معروف به حاکم حسکانی حذاء حنفی نیشابوری (ت/بعد ۴۹۰هـ)، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، چاپ اول ۱۴۱۱هـ/۱۹۹۰م، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مجمع احیای فرهنگ اسلامی- تهران.

حرف صاد

۴۲- صحیح البخاری: محمد بن اسماعیل بخاری جعفی (ت/۲۵۶هـ)، ضبط و شرح دکتر

مصطفى ديب بُغا، مطبعة الهندي - دمشق ١٣٧٩ هـ / ١٩٧٦ م.

٤٣- الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع والزندقة: شهاب الدين أحمد بن محمد بن حجر هيثمي مكّي (ت/ ٩٧٤ هـ)، تعليق عبدالوهاب عبداللطيف، چاپ دوم ١٣٨٥ هـ / ١٩٦٥ م، مكتبة القاهرة - مصر.

حرف طاء

٤٤- الطبقات الكبرى: محمد بن سعد بن منيع بصرى، معروف به ابن سعد (ت/ ٢٣٠ هـ)، دار صادر - بيروت.

حرف غين

٤٥- غرائب القرآن (تفسير نيشابورى): نظام الدين حسن بن محمد حسين قمى نيشابورى (كه سال ٧٣٠ هـ زنده بوده)، چاپ شده در تفسير طبرى، چاپ اول ١٣٢٩ هـ، المطبعة الكبرى الأميرية - بولاق - مصر.

حرف فاء

٤٦- فتح الباري في شرح صحيح البخاري: شهاب الدين أحمد بن علي بن حجر عسقلانى (ت/ ٨٥٢ هـ)، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي و محب الدين خطيب و عبد العزيز بن عبدالله بن باز، دار المعرفة - بيروت.

٤٧- توضيح الدلائل: شهاب ايجى.

٤٨- فتح القدير: محمد بن علي بن محمد شوكانى (ت/ ١٢٥٠ هـ)، عالم الكتب - بيروت.

٤٩- فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين والأئمة من ذريتهم ﷺ: ابراهيم بن محمد بن مؤيد حموى جوينى (ت/ ٧٢٢ هـ)، تحقيق محمد باقر محمودى، چاپ اول ١٣٩٨ هـ / ١٩٧٨ م جزء اول، و ١٤٠٠ هـ / ١٩٨٠ م جزء دوم، مؤسسة المحمودى - بيروت.

٥٠- الفصل في الملل والأهواء والنحل: ابو محمد علي بن احمد ابن حزم أندلسى ظاهرى

(ت/۴۵۶هـ)، مکتبه المثنی - بغداد.

۵۱- فضائل الصحابة: أحمد بن محمد بن حنبل (ت/۲۴۱هـ)، تحقیق وصی الله بن محمد بن عباس، چاپ اول ۱۴۰۳هـ/۱۹۸۳م، مؤسسه الرسالة - مکه مکرمه.

حرف قاف

۵۲- القاموس المحيط: محمد بن یعقوب فیروزآبادی (ت/۸۱۷هـ)، تحقیق مکتب تحقیق التراث في مؤسسة الرسالة، مؤسسة الرسالة - بیروت ۱۴۰۷هـ/۱۹۸۷م.

حرف کاف

۵۳- الکافی: ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی (ت/۳۲۹هـ)، تعلیق علی اکبر غفاری، دار الكتاب الإسلامي - تهران.

۵۴- الکامل فی ضعف الرجال: عبدالله بن عدی جرجانی (ت/۳۶۵هـ)، چاپ اول ۱۹۸۴م، و چاپ سوم ۱۹۸۸م، دار الفکر - بیروت.

۵۵- کتاب الولاية: ابن عقده.

۵۶- الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل: جار الله محمود بن عمر زمخشری (ت/۵۳۸هـ)، دار الكتاب العربي - بیروت ۱۳۶۶هـ/۱۹۴۷م.

۵۷- الکشف والبيان (تفسیر ثعلبی): ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری، معروف به ثعلبی (ت/۴۲۷هـ)، نسخه خطی کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی - قم.

۵۸- کفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب: ابو عبدالله محمد بن يوسف بن محمد قرشي کنجی شافعی (کشته شده در سال ۶۵۸هـ)، تحقیق محمد هادی امینی، چاپ سوم ۱۴۰۴هـ، دار احیاء تراث اهل البيت - تهران.

۵۹- کز العمال: علاء الدین علی بن حسام الدین هندی برهان فوری، معروف به متقی هندی (ت/۹۷۵هـ)، مؤسسه الرسالة - بیروت ۱۴۰۹هـ.

حرف لام

۶۰- لسان العرب: ابن منظور جمال الدین ابوالفضل محمد بن مکرم بن علی افریقی

مصری (ت/۷۱۱هـ)، تحقیق علی شیری، چاپ اول ۱۴۰۸هـ، دار احیاء التراث العربی - بیروت.

● و چاپ دیگر: نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵هـ، قم.

حرف میم

۶۱- مجمع الأمثال: احمد بن محمد بن احمد میدانى (ت/۵۱۸هـ)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم ۱۴۰۷هـ/۱۹۸۷م، دار الجیل - بیروت.

۶۲- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد: علی بن ابی بکر هيثمى (ت/۸۰۷هـ)، دارالکتب العلمیة - بیروت ۱۴۰۸هـ/۱۹۸۸م.

۶۳- المحاسن والمساوي: ابراهیم بن محمد بیهقی (از بزرگان قرن پنجم)، دار صادر - بیروت ۱۳۸۰هـ/۱۹۶۰م.

۶۴- مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر: محمد بن مکرم، معروف به ابن منظور (ت/۷۱۱هـ)، تحقیق ریاض عبدالحمید و روحیه نحاس و محمد مطیع، چاپ اول ۱۴۰۴هـ/۱۹۸۴م، دارالفکر - دمشق.

۶۵- المستدرک علی الصحیحین: محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری (ت/۴۰۵هـ)، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، چاپ اول ۱۴۱۱هـ/۱۹۹۰م، دارالکتب العلمیة - بیروت.

● و چاپ دیگر: دار المعرفة، نشر مکتبة المطبوعات الإسلامية - حلب، و محمد امین - بیروت.

۶۶- مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل: میرزا حسین نوری (ت/۱۳۲۰هـ)، مؤسسه اسماعیلیان - قم.

● و چاپ دیگر: چاپ اول ۱۴۰۸هـ/۱۹۸۷م، مؤسسه آل البيت.

۶۷- المستطرف فی کل فن مستظرف: ابوالفتح بهاء الدین محمد بن احمد بن منصور آبشیهی محلی (ت/۸۵۲هـ)، دار احیاء التراث العربی - بیروت.

- ۶۸- مسند أحمد بن حنبل: أبو عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل شيباني (ت/ ۲۴۱هـ)، چاپ
اول ۱۴۱۲هـ/ ۱۹۹۱م، دار إحياء التراث العربي- بيروت.
- ۶۹- مسند شمس الأخبار المتقى من كلام النبي المختار ﷺ: علي بن حميد بن أحمد قرشي
(ت/ ۶۳۵هـ)، ۱۴۰۷هـ/ ۱۹۸۷م، مؤسسة الأعلمي- بيروت.
- ۷۰- المعجم الكبير: ابوالقاسم سليمان بن أحمد طبراني (ت/ ۳۶۰هـ)، تحقيق حمدي
عبدالمجيد سلفي، چاپ دوم ۱۴۰۴هـ/ ۱۹۸۳م، دار إحياء التراث العربي- بيروت.
- ۷۱- مقاتل الطالبين: ابوالفرج علي بن حسين بن محمد اصفهاني (ت/ ۳۵۶هـ)، تحقيق
أحمد صقر، چاپ دوم ۱۴۰۸هـ/ ۱۹۸۷م، مؤسسة الأعلمي- بيروت.
- ۷۲- المناقب: موفق بن أحمد بن محمد خوارزمي (ت/ ۵۶۸هـ)، تحقيق مالك محمودي،
چاپ دوم ۱۴۱۱هـ، مؤسسة نشر اسلامي، جامعة مدرسين- قم.
- ۷۳- منهاج السنة النبوية: ابوالعباس أحمد بن عبدالحليم بن تيمية حرّاني (ت/ ۷۲۸هـ)، دار
الكتب العلمية- بيروت، أفسست از چاپ المطبعة الكبرى الأميرية- مصر ۱۳۲۲هـ.
- ۷۴- الموطأ: مالك بن انس (ت/ ۱۷۹هـ)، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقى، دار إحياء التراث
العربي- بيروت ۱۴۰۶هـ/ ۱۹۸۵م.

حرف نون

- ۷۵- نُزُل الأبرار: محمد بن معتمد خان رستم بدّ خشاني (ت/ بعد ۱۱۲۶هـ)، تحقيق محمد
هادي اميني، چاپ دوم ۱۴۱۳هـ/ ۱۹۹۳م، شركة الكتبي- بيروت.
- ۷۶- نقض العثمانية: ابوجعفر اسكافي.
- ۷۷- النهاية في غريب الحديث والأثر: ابن اثير مبارك بن محمد جزري (ت/ ۶۰۶هـ)، چاپ
چهارم ۱۹۶۵م- قاهره.
- ۷۸- نواذر الأصول: محمد بن علي بن حسن حكيم ترمذي (ت/ حدود ۳۲۰هـ)، چاپ اول
۱۴۱۳هـ/ ۱۹۹۲م، دار الكتب العلمية- بيروت.

۷۹- نور الثقلین : ← تفسیر نور الثقلین .

حرف ولو

۸۰- وفيات الأعيان: ابوالعبّاس شمس الدین احمد بن محمد ابن خلّکان بزمکی إربلی (ت/۶۸۱هـ)، تحقیق إحسان عبّاس، دار الثقافة - بیروت ۱۹۷۰م، اُفست از چاپ دار صادر .

حرف یاء

۸۱- ینابیع المودة: شیخ سلیمان بن ابراهیم حسینی بلخی قندوزی حنفی (ت/۱۲۹۴هـ)، چاپ اوّل، منشورات مؤسسة الأعلمی - بیروت .